

## گسترش مسیحیت در خاور میانه و پی آمدهایش

### عیسا مسیح و پیدایش مسیحیت

عیسا مسیح از خاندان پیامبر کاهنان اسرائیلیان از تبار داوود باستانی بود و در زمانی از نیمه‌های سده نخست مسیحی (در دوران شاهنشاهی پارتیان) در اورشلیم ظهور کرد. بر سر زمان ظهور او در میان پژوهندگان دین مسیح اتفاق نظر وجود ندارد. برخی از پژوهش‌گران درباره تاریخچه بودن شخصیت او شک کرده‌اند؛ ولی شک آنها دفاع‌پذیر نیست زیرا در میان جوامع یهودی همیشه کاهنان و پیامبرانی وجود داشته‌اند و عیسا آخرین آنها بوده است.

عیسا تلفظ سریانی شده یَشوعا است. یعنی نام او یَشوعا بوده است. آرامیها و سریانیها «ش» نداشته‌اند و واژگانی که «ش» داشته را «س» تلفظ می‌کرده‌اند. پیش از این نیز «عیسو» را شناختیم که پسر اسحاق و برادر یعقوب بود. در عیسو نیز «ش» تبدیل به «س» شده بود، و آن عیسو نیز «یشوع» بوده است؛ و چون که تورات را بعدها به آرامی/سریانی نوشته‌اند نامش را عیسو تلفظ کرده‌اند. یک یَشوعا دیگر کاهنی بوده که پیامبر جانشین موسای داستانهای اسرائیلی شده است، و بعدها نامش را یوشع نوشته‌اند. مسیح نیز تلفظ آرامی سریانی مَشیح است.

پیش از این گفتیم که انبیای اسرائیلی در زمان هخامنشی بسیاری از عناصر باورهای دینی ایرانیان و داستانهای مردم میان‌رودان و خاورمیانه که مورد پسندشان بود را گرفتند و برای خودشان صادره و به نام خودشان کردند.

«مَشیه» را ضمن سخن درباره اساطیر ایرانی شناختیم. شاید «یشوعا مَشیح» تلفظ عبری «آشایی مَشیه» (مَشیه‌ی آسمانی) بوده باشد (دو واژه خالصاً ایرانی). اگر بپنداریم که این عبارت را انبیای اسرائیلی در زمان هخامنشی از اساطیر ایرانی صادره کرده و تلفظش را موافق زبان خودشان کرده‌اند تا شناس‌نامه‌اش را به نام خودشان ثبت کنند شاید بی‌جا نرفته باشیم. چنین کاری را انبیای یهود از زمان هخامنشی به بعد بسیار کرده‌اند، و چند موردش را در جای خود در این کتاب دیدیم.

یشوعا مَشِيح (منجی موعود) یک صفت مقدس است نه نام؛ و هیچ کس نمی داند که نام یشوعا مَشِيح چه بوده است. دربارهٔ مانی نیز پیش از این دیدیم که «مانی حیا» یک لفظ سربانی و یک صفت مقدس است و ما نمی دانیم که نام او چه بوده است.

پس تلفظ درست لقب عیسا مسیح «یشوعا مَشِيح» بوده است.

عیسا از یک خاندان سرشناس اسرائیلی اهل یهودا (اورشلیم) بوده، و مادرش زن یکی از سران یهود به نام یوسف ابن یعقوب بوده. عیسا تنها پسر خانواده نبوده. در انجیل متّا که یکی از چندین زندگی نامهٔ متناقض عیسا مسیح است که چندی پس از او یک کشیش مسیحی نگاشته است آمده که عیسا چهار برادر به نامهای یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا، و چند خواهر داشته است:

آیا این پسر آن نجار نیست؟ آیا نام مادرش مریم نیست؟ آیا برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا نیستند؟ آیا همهٔ خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه از کجا به هم رسانید؟!

در گزارشهای تاریخی هیچ ردپائی از عیسا مسیح وجود ندارد، و همهٔ تلاشها برای یافتن رد پائی از او در تاریخ امپراتوری روم بی نتیجه مانده است. تنها منبع برای شناخت عیسا داستانهای افسانه مانند کتاب مسیحیان است که ما انجیل نامیم. در انجیل گفته شده که او در زمان حاکمیت هیروودیس بر اورشلیم ظهور کرد و به فرمودهٔ هیروودیس اعدام شد. این هیروودیس در سال ۳۷ پیش از مسیح (پیش از تاریخ قراردادی مسیحیان) به حاکمیت اورشلیم رسیده و در سال ۴ پیش از مسیح از دنیا رفته است.

اگر داستانهای انجیل که عیسا را معاصر هیروودیس دانسته درست باشد عیسا در آخرین دهه های هزارهٔ پیش از مسیح ظهور کرده و حدود یک دهه پیش از زادروزی که کلیساهای رومی چهار سده پس از هیروودیس برای عیسا مسیح تعیین کردند از دنیا رفته بوده است.

حقیقت شخصیت عیسا مسیح در افسانه های دینی ثی که بعدها درباره اش ساخته شد گم شده است. در یک داستان مسیحی که به درستی معلوم نیست در چه زمانی ساخته شده باشد گفته شده که مریم مادر عیسا دوشیزه بود، و فرشته از آسمان آمد و به او خبر داد که روح خدا در او دمیده خواهد شد و در رجم او پرورده خواهد شد و به دنیا خواهد آمد تا سلطنت

ابدی جهان را به دست گیرد. (\*)

گفته شده که مریم در نکاح یکی از خویشانش به نام یوسف بود، و پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کرده باشد آبستن شد.

گفته شده که چون عیسا به دنیا آمد جمعی از «مجوسان» (یعنی مغان ایرانی) به روستای محل تولد او وارد شدند تا او را بندگی کنند؛ یک ستاره به عنوان راهنما از مشرق با ایشان آمده بود و تا خانهٔ مریم به همراهشان رفت (ستاره خانهٔ مریم و زادگاه عیسا را به آنها نشان داد). (\*)<sup>۱</sup> آنها هدایای بسیار گران‌بهایی شامل زر و سیم و جواهرات و عطورات با خودشان آورده بودند و در پیش پای مریم ریختند و با دیدن نوزاد او ابراز شادی کرده در برابر او سجده کردند و او را پرستیدند، سپس به ایران برگشتند.

گفته شده که مجوسان پیش از آن که وارد خانهٔ مریم شوند سراغ خانه را گرفته بودند و به مردم خبر داده بودند که نوزادی به دنیا آمده است که شاه جهان خواهد شد. هیرودیس این را شنید و درصدد شد که آن نوزاد را بیابد و بکشد. خدا به یوسف فرمان فرستاد که عیسا و مریم را به مصر ببرد، و یوسف فرمان خدا را اجرا کرد. هیرودیس فرمود تا کلیهٔ

(\*) در قرآن کریم دربارهٔ چه‌گونگی آبستن شدن مریم و به دنیا آمدن عیسا گفته شده که مریم تنها فرزند پدر و مادرش بود، پدر و مادرش از دنیا رفته بودند و زکریا او را سرپرستی می‌کرد. او دوشیزه بود و از ده بیرون رفته بود و به درون آبگیری یا رودخانه‌ئی رفت تا تنش را شستشو دهد. ناگاه دید که جوان زیباروئی در کنار آب ایستاده است. او به جوان گفت: شرم کن و از اینجا دور شو. جوان به او گفت که فرشته است و خدا او را فرستاده است تا او را آبستن کند، و قرار است که او پسر بچه‌ئی به دنیا آورد. پس از آن مریم آبستن شد و زکریا او را در خانهٔ خودش سرپرستی می‌کرد. چون هنگام زایمانش رسید از ده بیرون رفت و بچه را در نخلستانی به دنیا آورد. عیسا در همان لحظهٔ تولدش با مادرش سخن گفت. تفصیل این داستان که الله تعالی نوشته و بر دست جبرئیل برای پیامبر ما فرستاده بوده در دو سورهٔ مریم و آل عمران به دو روایت با تفاوت‌های اندکی آمده است. مثلاً، در سورهٔ مریم که در مکه فرستاده شده بوده یک مرد جوان زیباروئی که فرشته بوده در کنار آبگیری یا رودخانه‌ئی که مریم در آن تن می‌شسته به مریم می‌گوید که من فرستادهٔ خدا استم تا پسر بچه‌ئی به تو بدهم؛ و در سورهٔ آل عمران که سالها بعد در مدینه فرستاده شده بوده گفته شده که فرشته به مریم گفت که خدا اراده کرده است که تو آبستن شوی و پسری به دنیا آوری.

(\*) ۱) ستارگان آسمان در روایت‌های مسیحیان و مسلمین جسم‌های کوچک نورانی استند که برخی از آنها در کف یک دست آدم نیز جا می‌گیرند، و گاه ممکن است که از آسمان فرود آیند و به خانهٔ کسی وارد شوند، چنان‌که در داستانی گفته شده که در زمان پیامبر ما یک ستاره‌ئی از آسمان فرود آمد و در برابر دیدگان اصحاب پیامبر وارد خانهٔ علی شد.

نوزادان دو ساله به پائین یهودان را سر بریدند؛ ولی عیسا را یوسف به فرموده خدا به مصر برده بود.

پس از چندی خدا به یوسف فرمان فرستاد که عیسا و مادرش را بردارد و به سرزمین یهودا (یعنی اورشلیم و سرزمینهای تابع آن) برگردد. او آنها را برداشت و از مصر بیرون آمد. چون وارد سرزمین یهودا شد خدا به او فرمان فرستاد که از رفتن به شهر اورشلیم خودداری کند. او عیسا را به روستای ناصره برد.

چون عیسا به سن جوانی رسید یکی از خویشانش که یحیا نام داشت نبوت می کرد. عیسا به دست او تعمید شد (پیرو یحیا شد).

این یحیا که تلفظهای دیگر نامش یوحنا و یوحان و یوهانس و یونس است خاله زاده عیسا و پیامبر زمان خودش و در تلاش شوراندن یهودان بر ضد سلطه رومیان و احیای سلطنت دینی یهودا بود. او را حاکم اورشلیم بازداشت و زندانی و محاکمه و اعدام کرد. زکریا پدر یحیا نیز پیش از یحیا بازداشت و اعدام شده بود. عیسا پس از یحیا راه او را ادامه داد و فرجامش همچون فرجام زکریا و یحیا بود.

باری، از افسانه‌های ناهمسان انجیلها که بگذریم، اگر بخواهیم به جستجوی زمان ظهور عیسا برآئیم شاید درست آن باشد که اعدامهای پایانی زکریا و یحیا و عیسا را با شورش استقلال خواهانه یهودان در اورشلیم در سده نخست مسیحی پیوند بزنیم. این شورشها که چند سال ادامه داشت در سال ۷۰ م با کشتار گسترده توسط رومیان سرکوب شد و اورشلیم و معبد یهودان ویران شد. آخرین مقاومت یهودیان در سال ۷۳ م در هم شکسته شد.

این شورشها نه در زمان هیروودیس بل که چند دهه پس از هیروودیس رخ داد که گفته شده عیسا در زمان او می زیسته است.

در سده نخست مسیحی خبری از وجود مسیحیت در جائی از خاورمیانه نیست، ولی شاید تا اوائل سده دوم مسیحی شماری از یهودان در فلسطین به دین او گرویده بوده‌اند و آموزه‌هایی که او آورده بوده نوعی انشعاب مذهبی را در دین یهود ایجاد کرده بوده است. عیسا دعوت به بازگشت به پرستش «ایل» (خدای کهن و فراموش شده اسرائیل) می کرد، و از کاهنان یهود می خواست که برای نجات یهودان به آموزه‌های موسا که در تورات آمده بوده است برگردند.

تشکیلاتی که او پدید آورد شباهت نزدیکی به تشکیلاتی داشت که مانی بعدها پدید

آورد. عیسا نیز همچون مانی ۱۲ حواری داشت که در مرکز تشکیلاتش قرار داشتند. گفته شده که او به اسرائیلیان می‌گفت که «هرکه با من نیست برخلاف من است، و هرکه مردم را به پیروی من درنه آورد مردم را از پیوستن به من باز می‌دارد». و گفت که «هر نوع گناه و کفری از انسان آمرزیده می‌شود به جز کفر به روح القدس» (یعنی عیسا).<sup>۱</sup> در یکی از داستانهای انجیل گفته شده که عیسا پس از اعدام شدن یحیا سوار بر کشتی از فلسطین رفت؛ و پیروانش از راه خشکی به او پیوستند (معلوم نیست که به کجا رفت)، سپس با آنها از راه دریا به جایی به نام «جنیسره» رفت. سفرهای بعدی او به شهرهای صور و صیدا در فینیقیه (لبنان بعدی) است که باز هم به گونه‌ای از آمیزی بازگفته‌اند.

هدف نویسندگان داستانهای انجیل از اشاره به این سفرها نه بیان رخدادهای واقعی بل که بازگویی معجزه‌هایی است که عیسا برای مردم کرده بوده است تا به نبوتش ایمان آورند؛ مثلاً، یکی از یارانش را پیاده از روی دریا عبور داده، دیوانگان را هشیار کرده، مردگانی را زنده کرده، بیماریهای مرگ‌آور را مداوا کرده.

در اشاره به یکی از سفرها که به کوهستان جلیل رفته گفته شده که چهار هزار مرد با او بودند. به سختی‌هایی که در این سفرها کشیده‌اند اشاره رفته که مثلاً یک‌بار سه روز هیچ غذایی برای خوردن نیافتند. اما این اشاره به آن هدف بوده تا معجزه عیسا را نشان دهند که هفت تا نان و چندتا ماهی کوچک آورد و همه آن چهار هزار مرد خوردند و سیر شدند. دنباله داستان به گونه‌ای آشفته‌ئی به فلسطین برمی‌گردد و عیسا را در شهر مجدل نشان می‌دهد. او سپس با پیروانش به شهر قیصریه می‌رود و به برجسته‌ترین حواریش که پطرس نام داشته می‌گوید که معبد بنا کند (پطرس تلفظ دیگر پترائوس است که نام رومی بوده). اشاره نازکی نیز در اینجا آمده و آن این که مریدانش باید در رازداری کامل زندگی کنند تا کسی متوجه نشود که مریدان او هستند، و کسی نباید بداند که او مسیح است و نباید مریدانش نام او را نزد دیگران بر زبان آورند.

همینجا او تصمیم گرفت که با مریدانش، ناشناس، به اورشلیم برگردند؛ و تأکید کرد که این سفری است که ممکن است فرجامش کشته شدن باشد ولی باید برای کشته شدن آماده باشند؛ و گفت: «هرکه جان خود را به خاطر من هلاک کند آن را باز خواهد یافت» (یعنی دوباره زنده خواهد شد/ به این دنیا رجعت خواهد کرد). و برای آن که به ایشان نشان

دهد که اگر کشته شوند او زنده شان خواهد کرد آنها را به کوهستان برد و در آنجا چند مرد ناشناس به نزدش آمدند و چیزهایی به او گفتند و رفته از نظرها نهان شدند. پس از آن او به پیروانش گفت که اینها موسا و انبیای دیرینه اسرائیلیان بودند. پیروانش با دیدن این معجزه ایمانشان محکمتر شد. نیز، او به آنها گفت که اگر به آنچه من می گویم ایمان استوار داشته باشید شما نیز خواهید توانست معجزاتی بکنید که من می کنم.

او سپس با ۱۲ مرید ویژه اش وارد یکی از شهرهای کشور یهودا شد؛ و در اینجا مأمور مالیات آمده از او جزیه (مالیات سرانه که بر رعایای امپراتور مقرر بود) طلبید، و او چهار دینار برای جزیه خودش و پطرس به مأمور داد تا نشان داده باشد که از اطاعت دولت بیرون نیست و قصد شورش کردن و شوراندن یهودان برضد دولت را ندارد.

اما ورود او به اورشلیم خبر یک شورش بزرگ و تسخیر شهر است: او سوار ماده خری بود که کره‌ئی همراه داشت، و پیروانش در دنبالش روان بودند. دنباله خبر که خبر پیشواز بزرگ مردم اورشلیم از او است چنین است:

گروهی رختهای خود را در راهش گسترانیدند، جمعی شاخه‌های درختان را می بریدند و در راهش می گسترده‌اند، و جمعی از پیش و پس او می رفتند و بانگ می زدند: «هوشیعیانا پسر داوود! خجسته بواد کسی که به نام خدا می آید. هوشیعیانا در بلندترین جایگاه!»

و چون وارد اورشلیم شد تمام شهر به آشوب آمده می گفتند: «این کیست؟» آن گروه می گفتند: «این است عیسای پیامبر از ناصره».

پس عیسا وارد هیکل خدا (معبد باستانی سلیمان در اورشلیم) شد و همه کسانی که در هیکل خرید و فروش می کردند را بیرون راند و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون کرد؛ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می شود؛ لیکن شما آن را تبدیل به کریوه دزدان کرده اید».

یعنی معبد بزرگ یهودان که رومیان مصادره و تبدیل به بازار عمومی کرده بودند را پاک سازی کرد تا آن را به حالت اصلیش و عبادت گاه خدای اسرائیلیان برگرداند.

این گونه عیسا معبد اورشلیم را تصرف کرد. ولی کاهنان بزرگ یهود از پی آمد این اقدام بیم داشتند؛ زیرا تجربه چندین شورش ناکام از زمان اسکندر تا همان اواخر که توسط حاکمان یونانی و سپس رومی به کشتارهای بزرگ و خرابیهای عظیم انجامیده بود را در پیش رویشان داشتند. روز دیگر کاهنان (فقیهان/ حاخامها) به نزد او آمدند و گفتند که تو با

چه نیروئی دست به این اقدام زده‌ای؟ تکیه‌گاه قدرت تو کجا است؟ و او پاسخ داد که پشتی‌بان من خدا است و قدرت من از آسمان است؛ یحیا پیش از من برپا خاست، و در حالی که پست‌ترین مردمان به او ایمان آوردند شما به او ایمان نه آوردید.

نصیحت‌های یک‌سویه که در انجیل گفته شده عیسا به‌خامها کرد نشان می‌دهد که میان او و خامها مجادلات طویل دو-سویه رفته است، و خامها کوشیده‌اند به او هشدار دهند که مردم اورشلیم توان ندارند که هزینه یک شورش دیگر را بپردازند. عیسا نیز کوشید که به آنها بفهماند که اقدام او شورش برضد دولت روم نیست. و در اینجا، با نشان دادن یک سکه دینار، آن جمله معروف را گفت که «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا»؛ یعنی هدف من احیای دین یهود است و کاری با سیاست ندارم.

داستان مناظره‌های دیگری نیز به‌گونه فشرده در انجیلها آمده است که نشان می‌دهد خامها با جنبه‌هایی از عقاید دینی عیسا از جمله با عقیده به زندگی پس از مرگ و بهشت و دوزخ مخالف بودند؛ و این عقیده‌ئی متأثر از باورهای دینی ایرانیان بود؛ و گرچه اسرائیلیان ایران و عراق دیرزمانی بود که آنرا پذیرفته بودند ولی اسرائیلیانی که در فلسطین مانده بودند هنوز آمادگی برای پذیرش چنین عقیده‌ئی را نداشتند.

عقیده دیگر عیسا که به‌سختی مورد مخالفت خامها بود «پسر خدا» بودن او بود.<sup>۱</sup> این عقیده‌ئی بود که در فرهنگ دینی سیاسی مصر - چنان‌که در جای خود دیدیم - پیشینه چند هزار ساله داشت ولی یهودان آنرا کفر می‌شمردند؛ زیرا ادعای پسر خدا بودن به معنای ادعای شریک خدا بودن بود و کفر شمرده می‌شد.

مورد دیگر مخالفت آنها با عیسا برسر موضوع زهد و دنیاگریزی و فقرزیستی و رنج‌گشی بود که با فرهنگ سنتی یهودان سازگاری نداشت.

بالا گرفتن اختلاف خامها با عیسا و برآغالانده شدن عوام اسرائیلی توسط عیسا برضد خامها به‌گونه آشکاری در انجیلها بیان شده است. مثلاً در یک‌جا چنین می‌خوانیم:

عیسا آن جماعت و مریدان خود را خطاب کرده گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسا نشسته‌اند؛ پس آنچه به شما می‌گویند را نگاه دارید و به‌جا آورید ولی کردارتان نباید که همچون کردار ایشان باشد؛ زیرا ایشان به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند. آنها بارهای گران بر دوش مردم می‌نهند ولی خودشان نمی‌خواهند که هیچ باری را

بردارند. هرچه می‌کنند برای آن است تا خویششان را به رخ مردم بکشند. حمایت‌هاشان را عریض و دامن قبایشان را پهن می‌کنند؛ و بالانشینی در مهمانیها و روی منبرها و تملق دیدن از مردم در کوی و برزنها را دوست می‌دارند. علاقه دارند که مردم در کوی و برزنها در برابرشان تعظیم کنند و به آنها «سرورم سرورم» بگویند. ولی سرور حقیقی<sup>۱</sup> شما استید که پیشوائی همچون مسیح را دارید... هر که خود را بلند گرداند پست می‌شود، و هر که فروتنی پیشه کند سرافراز می‌شود. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که دروازه‌های ملکوت آسمان را بر روی مردم می‌بندید، و نه خودتان وارد ملکوت آسمان می‌شوید و نه می‌گذارید که دیگران وارد شوند... وای بر شما کاتبان و فریسیان که ظاهران همچون گورهای کچ‌کاری شده است که سفید و زیبا به نظر می‌رسد ولی درونش مردار گندیده است؛ تظاهر به عدالت می‌کنید ولی باطنتان پر از ریا و شرارت است... ای ماران و ای ازدهازادگان! چه‌گونه می‌خواهید که از آتش جهنم رهایی یابید؟!<sup>۱</sup>

داستانهایی که انجیلها آمده است نشان می‌دهد که عیسا پس از آن زندگی مخفی در پیش گرفت؛ ولی هیچ شرحی در این زمینه نه‌آمده است و علت شکست این شورش اورشلیم را ننوشته‌اند. داستان نشان می‌دهد که او دیگر نمی‌توانسته در میان جمع آشکار شود یا به معبد برود. دیگر از حضور جمع مریدان در پیرامون او خبری نیست بل که خبر از حضور شبانه و نهانی او در خانه یک زن و سپس در خانه یک مرد است.

به نظر می‌رسد که شهر اورشلیم به‌طور کامل در تصرف پلیس، و اطراف شهر در محاصره نیروهای ضد شورش بوده، او مورد پی‌گرد بوده، و خروج از شهر نیز برایش امکان نداشته است. گفته شده که عیسا در شب عید فصح (عید بزرگ اسرائیلیان) که با حواریون دوازده‌گانه مشغول خوردن شام در خانه یکی از محرمان خاص است (مردی که حتاً برجسته‌ترین یاران او نامش را نمی‌دانسته‌اند) از بازداشت و اعدام خودش به حواریون خبر می‌دهد و توصیه‌های بسیار به آنها می‌کند که پس از او چه تکالیفی بردوش دارند و چه‌گونه راه او را ادامه دهند.

در دنباله داستان می‌خوانیم که او شبانه حواریونش (مریدان برجسته‌اش) را برداشت و به کوه زیتون رفتند. روز دیگر مأموران دولتی رد او را یافتند. گفته شده که یکی از مریدان فریب‌خورده‌اش رد او را آشکار کرده بود. شاید این مرید گمان کرده بود که عیسا

اگر خودش را تسلیم نکند همچون یحیا دست‌گیر و اعدام خواهد شد. شاید هم این مرید او شناخته شده و دست‌گیر شده بوده و زیر شکنجه رد پای عیسا را داده بوده است.

گفته شده که گروهی مأموران مسلح رومی با شمشیرهای آخته به‌کوه زیتون رفتند، و این مرید فریب‌خورده راهنماشان بود. عیسا به‌حواریون گفت که اگر من اراده کنم هم اکنون دوازده لشکر ملائکه برای حمایت من از آسمان خواهند آمد؛ ولی چنین کاری نخواهم کرد. حواریون که مسلح بودند توانستند که در تاریکی شب بگریزند و جانشان را نجات دهند؛ ولی عیسا دست‌گیر شد.

او را برای محاکمه به‌معبد اورشلیم بردند. حاخام بزرگ (رئیس فقیهان یهود) و داوران در معبد اورشلیم جمع شدند و او را محاکمه کردند. بزرگترین اتهام او آن بود که گفته بود پسر خدا است؛ و این در دین یهود کفر و ارتداد شمرده می‌شد.

پس از چندین پرسش که دربارهٔ اتهام‌هایی از او کرده شد و او پاسخ نداد، حاخام بزرگ به او گفت که تو ادعا کرده‌ای که پسر خدا هستی. عیسا انکار نکرد و گفت: «این را تو گفتی. ولی من می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت (یعنی خدای آسمانی) نشسته است و بر ابرهای آسمان می‌آید».

حاخام بزرگ به داوران گفت: «کفر او را شنیدید. چه نظری می‌دهید؟»  
گفتند: «مستوجب کشته شدن است».

روز دیگر او را در دادگاه دولتی و زیر نظر حاکم رومی اورشلیم محاکمه کردند. مورد اتهامش ادعای سلطنت بر کشور اسرائیل بود (به بیان امروزی، به‌شورش درآوردن مردم برضد سلطهٔ مشروع دولت، تلاش برای برهم زدن نظم عمومی، اقدام غیر قانونی برای تشکیل حاکمیت). عیسا به‌هیچ اتهامی پاسخ نداد و دفاعی نیز از خودش نکرد.

چون حکم محکومیتش صادر شد او را به‌تازیانه بستند (تعزیر کردند)، آن‌گاه رخت سرخ‌رنگی بر تنش کردند و تاجی از خار بر سرش نهادند و عصائی از نی به‌دست راستش دادند و او را بر تختی نشانند (رخت و تاج و عصا و تخت سلطنت به‌نشانهٔ استهزاء که می‌خواستند شاه کشور اسرائیلیان شود)، و سپاهیان رومی می‌رفتند و در برابرش زانو می‌زدند و می‌گفتند: «سلام، ای پادشاه یهود!» و تف بر رویش می‌افکندند؛ و این‌گونه او را در حضور جمع مردم اورشلیم مسخره می‌کردند.

سپس رختش را عوض کردند و طی مراسم بسیار جنجالی‌ئی او را به‌اعدام‌گاه بردند. پیش از آن‌که او را بر دار بزنند به او نوشابهٔ سرکهٔ آمیخته به‌تلخ‌گیاه دادند تا بی‌هوش شود و

در بی هوشی بمیرد و دردِ چارمیخ شدن بر صلیب را نکشد؛ ولی از بس تلخ بود او نتوانست که بنوشد؛ لذا با رنج بسیار به صلیب کشیده شد. کیفرنامه‌اش را نیز در کنارش آویختند که در بالایش نوشته بود: «این است پادشاه یهود».

مردم شهر که پیش از این از زبان او شنیده بودند که پسر خدا و پادشاه یهود است در میان خودشان خطاب به او می‌گفتند: «تو که پسر خدا بودی از صلیب به زیر بیا!» و می‌گفتند: «او می‌گفت که پسر خدا است. خدا اگر به او توجهی دارد اکنون او را نجات دهد!»

او چند ساعت بر سرِ چوبه دار زنده بود و درد می‌کشید، و سرانجام ضجّه بلندی کشید و گفت: «ای ایل! ای ایل! چرا مرا رها کردی؟!» و دقایقی بعد جان داد.

جسدش را به‌اجازه حاکم اورشلیم پائین آوردند و تحویل یکی از یهودان که از مریدان ناشناخته وی بود دادند، و او وی را دفن کرد. این یهودی که شاید از خویشان نزدیک عیسا یا مریم بوده از حاکم تقاضا کرده بود که جسد را به وی تحویل دهند.

گفته شده که مرید فریب‌خورده (نامش یهودا) که مخفی‌گاه او را نشان داده باعث دست‌گیری او شده بود نیز پس از اعدام او از شدت احساس گناه بزرگی که مرتکب شده بود خودکشی کرد.

ظاهراً تشییع جنازه عیسا ممنوع اعلام شده بوده؛ زیرا گفته شده که در تشییع جنازه او فقط دو زن شرکت داشتند نام هردو شان مریم؛ یکی مریم مجدلیّه دیگری که نوشته‌اند مریم مادر یعقوب و یوشع. ما درباره مریم مجدلیه چیزی نمی‌دانیم جز آن که در سده‌های بعد برای مسیحی‌شده‌ها تبدیل به یک زن مقدس اسطوره‌بی شد و افسانه‌هایی درباره‌اش ساختند که راه به‌جائی نمی‌برد. مریم مادر یعقوب و یوشع نیز همان مریم مادر عیسا بوده است. یعقوب و یوشع برادران مادری عیسا بوده‌اند. معلوم نیست که چرا روایتگران داستان نخواسته‌اند بگویند مریم مادر عیسا!؟

داستانهای انجیلها از فرجام مریم مادر عیسا پس از کشته شدن عیسا هیچ خبری به‌دست نداده‌اند؛ یعنی او پس از آن در تاریخ گم شده است. ما اگر بپنداریم که مریم مجدلیه همان مریم مادر عیسا بوده که در داستان انجیل تبدیل به دو زن شده است شاید بی‌جا نرفته باشیم؛ به‌ویژه که گفته شده مریم مجدلیه بدکاره بوده سپس بر دست عیسا مسیح توبه کرده است. ما می‌دانیم که یهودان اتهام بدعملی و فرزند حرام آوردن را به مادر عیسا می‌زدند.

باری، حواریون و پیروان اولیه عیسا مسیح عموماً اسرائیلی بودند. حواریون او از یهودا گریخته در جاهای دوردست متواری شدند تا راه او را ادامه دهند. مریدانش مرگ او را باور نمی‌کردند، و پس از او گفتند که او را حواریون در کوه جلیل دیده‌اند و او به حواریون گفته که سلطنت آسمانها و زمین به من سپرده شده است و تا جهان باقی است من در میان شما خواهم بود. می‌گفتند که عیسا روز پیش از دست‌گیریش به حواریون گفته بوده که اگر مرا اعدام کنند سه‌روز پس از دفن شدنم از گورم برخوام خاست و به جهان برخوام گشت.

داستانهای بسیاری از چه‌گونگی زنده شدنش در گور و شکافته شدن زمین گور و بیرون آمدنش از گور و سپس دیده شدنش توسط برخی از مؤمنین بر سر زبانها افتاد و بعدها در انجیلها نوشته شد.

در قرآن دوران مکی که داستانهای یکی از انجیلها (انجیل آریوسیه) را بازتاب می‌داده که بعدها از میان رفته است گفته شده که عیسا را نه کشتند و نه بردار کردند، بل که الله تعالی نیرنگی به کار برد و یهودان یک مرد دیگری را به جای عیسا گرفتند و بردار کردند و عیسا را الله به آسمان برکشید و نزد خودش نگاه داشت تا به هنگام مناسبی به زمین برگرداند، و او چون برگردد همه یهودان را مؤمن پیر و خودش خواهد کرد.<sup>۱</sup>

### گسترش مسیحیت در خاورمیانه

همان‌گونه که یاران محمد علی باب در ایران خودمان پس از اعدام او و تعقیب پیروانش شیوه مبارزاتی حاکمیت طلبانه او را رها کردند و راه مسالمت گرفتند و دینی را بنیاد نهادند که اساسش بر مسالمت و عدم خشونت و نیز ضرورت اطاعت مطلق از حاکمیت زمانه بود، حواریون عیسا مسیح پس از او، ضمن تبلیغ ضرورت اطاعت مطلق از حاکمیت زمانه، به تبلیغ آموزه‌های نوینی در دین یهود پرداختند که بخشی از آنها را عیسا گفته بود و بخشی دیگر نیز ضرورت زمان ایجاب می‌کرد که در میان مردم تبلیغ شود.

انشعابی هم در پیروان مسیح ایجاد شد و بخشی از پیروان پیشین یحیا (یوحنا) راهشان را از راهی که حواریون عیسا در پیش گرفته بودند جدا کردند. اینها دین خودشان را به یحیا منسوب کردند و در آینده «صابی» نامیده شدند. صابی‌ها به زودی از فلسطین اخراج شدند (معلوم نیست در چه شرایطی! شاید به سبب شورش ضد رومی که به راه

افکندند) و به ایران پناهنده شدند و در عراق و خوزستان جاگیر شدند و دینشان را تا زمان ظهور مانی حفظ کردند. در سخن از مانی دیدیم که پدر و مادر مانی از پیروان این دین بودند و مانی نیز پیش از بعثت از فعالین این دین بود. چون مانی مبعوث شد بخشی از آنها از مانی پیروی کردند، و پس از اعدام شدن مانی و سرکوب پیروانش رخ به جانب مسیحیت کردند. بقیه که دین خودشان را نگاه داشته بودند همچنان صابی ماندند. بعدها که اسلام بر تیغه شمشیرهای سَرافِکِن و نوکِ نیزه‌های شکم‌دَر به ایران و عراق آورده شد بخشی از صابی‌ها مسلمان شدند و بخشی دیگر توانستند که دینشان را نگاه دارند و تا امروز بر دینشان مانده‌اند.

دینی که کم و بیش یک سده پس از عیسا به عیسا نسبت داده شد بنیادهای آموزه‌هایش بر زهد و دنیاگریزی و فقرزیستی و رنج‌کشی نهاده شده بود. این آموزه‌ها با روحیه ستم‌کشیده توده‌های روستایی‌شام و مصر و اناتولی که بار ستمهای رومیان کمرشان را خم کرده بود سازگاری داشت و اندک‌اندک در میان جوامع روستایی گسترش یافت.

درباره چه‌گونگی گسترش دین مسیح در میان توده‌های روستایی سرزمینهای بخش غربی خاورمیانه در سده‌های دوم و سوم مسیحی گزارش قانع‌کننده وجود ندارد، ولی تا اواخر سده چهارم مسیحی مردمانی در بخش بزرگی از خاورمیانه غربی به دین مسیح درآمده بودند؛ زیرا از زمانی که امپراتوری روم آن‌را به دین رسمی تبدیل کرد گسترش آمرانه مسیحیت توسط دولت روم سبب گسترش آن در همه سرزمینهای امپراتوری و ورافتادن قهری و خشونت‌آمیز دینهای بومی و نیز دین مانی شد. دین مانی تا آن زمان به دین شبه فراگیر در سرزمینهای زیر سلطه امپراتوری روم تبدیل شده بود، و اگر نه جهاد خشونت‌آمیز دستگاههای دولتی رومیان پس از رسمیت بخشیدن به دین مسیح بود دین مسیح همچون جزیره‌های کوچک و کم‌اهمیتی در میان جماعات انسانی خاورمیانه به زندگی ادامه می‌داد و اقلیتی شبیه دین یحیا (دین صابیان) می‌شد و شاید هم از صحنه جوامع خاورمیانه‌یی رخت برمی‌بست و جایش را به دین مانی می‌داد. ولی جهاد دستگاه نظامی دولت روم برای مسیحی کردن اقوام زیر سلطه خودش سبب شد که دین مسیح به تنها دین مورد قبول دولت در درون قلمرو امپراتوری روم تبدیل شود و دینهای موجود با خشونت بسیار نابود کرده شوند.

دین مسیح در آغاز پیدایش خویش مبتنی بر آموزه‌های تسامح و مدارا و مبارزه منفی و عدم خشونت و حتا تسلیم متواضعانه در برابر زور سیاسی (یعنی دستگاههای سلطه

دولتی) بود؛ ولی از اواخر سدهٔ چهارم مسیحی به بعد که تبدیل به دین دولتی شد و قدرت بسیار گرفت و برای گسترش خویش از دستگاههای سرکوب دولتی استفاده کرد تبدیل به دینی شد که با به کار بردن خشونتِ بیش از حد و اندازه و اجبارِ ارباب‌آمییزِ جماعات انسانی به رها کردن دین خودشان و گرفتن دین مسیح گسترش یافت.

از سدهٔ پنجم مسیحی به بعد تنها دینی که در سرزمینهای امپراتوری به گونه‌ئی به زندگی خویش ادامه داد دین یهود بود. یهودان اگرچه همواره توسط جهادگران و حکومت‌گران رومی مورد سرکوب و آزار قرار می‌گرفتند ولی جماعتی از آنها توانستند که با پراکنده شدن (و در حقیقت آواره شدن) در سرزمینهایی که دست جهادگران به آنجاها نمی‌رسید هویتشان را حفظ کنند. داستان یهودستیزی مسیحی‌شدگان در سرزمینهای امپراتوری روم داستان اندوه‌بار جنایتهای ضدبشری است که جایش در این گفتار نیست.

در دوران شاهنشاهی ساسانی جماعات بزرگی از اسیران شامی سپاهیان شکست‌خوردهٔ رومیان در جنگها توسط شاهنشاهان ساسانی در نقاط مختلف میان‌رودان (نصیبین، موصل، کرکوک، بابل، تیسپون) و خوزستان (هرمزآردشیر، شوش) اسکان داده می‌شدند و تبدیل به اتباع دولت ایران می‌شدند. بخش بزرگی از اینها سریانیهای مسیحی بودند، و چون که تابعیت ایران به آنها داده شده بود و دارای حقوقی مساوی با حقوق دیگر اقوام درون سرزمینهای شاهنشاهی بودند برای دین خودشان به تبلیغ پرداختند؛ و دینشان اندک‌اندک در میان بومیان عراق و خوزستان (آرامی‌ها و خوزی‌ها) رو به گسترش نهاد.

بسیاری از آموزه‌ها و باورهای پیروان این دین با فرهنگ سنتی مردم عراق همخوانی داشت، به ویژه که مسیح نمایندهٔ بلاواسطهٔ خدای آسمانی بود و وعده داده می‌شد که به زودی از آسمان خواهد آمد و بر جهان سلطنت خواهد کرد. مسیح از این نظر شباهت به پیامبرشاهان باستانی مردم عراق داشت که یادهاشان هنوز در فکر دینی آنها زنده بود.

تبلیغات کشیشان سریانی آمده از شام (بیشترشان پناهنده به ایران و به تابعیت دولت ایران در آمده) که با افسانه‌هایی دربارهٔ معجزه‌های گوناگون از عیسا و مادرش مریم در زمان فعلی همراه بود، به ویژه که با آوردن مثالها و نمونه‌های وهمی و افسانه‌یی می‌گفتند کسی که مسیحی شده بی‌درنگ همهٔ مشکلات زندگیش حل شده است، در کشاندن روستائیان خوزی و آرامی به آن دین اثر بسیار داشت.

شخصیت مقدس فرابشری‌ئی که مانی از عیسای آسمانی خودش ساخته بود - و

این را در سخن از مانی دیدیم. نیز اکنون اثر بسیاری در کشاندن مانویهای زیر سرکوب دستگاه دینی مغان به دین مسیح داشت.

چون که دولت ایران از نظر سنتی درباره دین و آئین اقوام آن ایرانی درون قلمرو خویش سیاست مدارا و تساهل و تسامح داشت، تا نیمه‌های سده پنجم، مسیحیت در میان جماعات انسانی در میان‌رودان و خوزستان گسترش بسیار یافته و به ویژه در میان روستائیان نوعی حالت همه‌گیر به خود گرفته بود، و معابد پیشین آنها جایش را به کلیسا داد و بت عیسا و مادرش مریم در معابد کلیساشده جای خدایان پیشین را گرفت.

### تحریکات کشیشان در میان‌رودان و ارمنستان

پس از بهرام گور پسرش یزدگرد به سلطنت رسید. تا زمانی که مهرنرسی زنده بود، دربار ایران از همان سیاست تسامح و مدارای بهرام گور پیروی کرد. تسامح دینی و آبادسازی کشور در زمان یزدگرد دوم ادامه یافت، و مهرنرسی به عنوان مقتدرترین شخصیت کشور یاور شاهنشاه در پی‌گیری برنامه‌هایش بود. او در زمان بهرام گور سه پسرش را در سه منصب کلیدی کشور گماشته بود، و این سه به عنوان مجریان اراده او در این مناصب به ایران و ایرانی خدمت می‌کردند. یک پسرش - زروان‌داد - سرپرست آذرگاههای کشور (هیربدان هیربد) بود؛ پسر دیگرش - ماه‌گشن‌اسپ - وزیر کشاورزی (واستریوشان‌سالار) بود؛ و پسر سومش - کاردار - فرمان‌ده کل نیروهای مسلح (ارتش‌تاران‌سالار) بود.<sup>۱</sup>

گرد آمدن مناصب کلیدی و تصمیم‌ساز کشور در دست مهرنرسی از او شخصیتی ساخته بود که بر امور دولت و کشور تسلط کامل داشت؛ و چون که مردی خیراندیش و ایران‌دوست بود با قدرت فائقه‌اش در جهت خدمت به مردم و بهبود اوضاع کشور و شادزیستی و خوش‌بختی مردم عمل می‌کرد.

مهرنرسی نه تنها برجسته‌ترین سیاست‌ساز کشور بود بل که برجسته‌ترین دین‌شناس و متکلم نیز به‌شمار می‌رفت، و همچون اسلاف بزرگش طرف‌دار آزادی دینی بود. او عقیده داشت که ایران کشور بزرگ و پهناوری است که اقوام و ادیان و عقائد گوناگون را زیر چتر خویش گرفته است، و دولت ایران همچون پدری مهربان بر سر همه اینها سایه افکنده است و همه باید که در امنیت و آرامش به زندگی ادامه دهند.

یهودان از دیرباز در نقاط مختلف کشور، به ویژه در خوزستان و اسپهان و بابل، جاگیر بودند و همه‌گونه آزادی دینی داشتند. آرامی‌های عراق با آزادی کامل عقائد دینیشان را حفظ کردند و اندک‌اندک به آن تحول بخشیدند تا به مانویت و سپس به مسیحیت رسیدند. در مسیحیت نیز آزاد بودند که دست به تبلیغ بزنند و در شهرها برای خودشان کلیسا و مراکز دینی داشته باشند.

شاهنشاهان ساسانی - همچون اسلاف بزرگ هخامنشی‌شان - چندان نسبت به پیروان ادیان درون و بیرون کشور بزرگ‌منش بودند که حتا وقتی در جنگهای شام جنگندگان رومی را به اسارت می‌گرفتند و به درون ایران می‌آوردند و در جائی اسکان می‌دادند و تابعیت دولت ایران به آنها داده می‌شد، با دین اینها که مسیحیت بود کاری نداشتند و درصدد تغییر دادن باورهای دینی اینها بر نمی‌آمدند، و اجازه می‌دادند که برای خودشان کیش و کلیسا داشته باشند، و حتا به هزینه دولت برای این اسیرشدگان آزاد شده کلیسا ساخته می‌شد. حتا آن دسته از چنین مسیحیانی که در خراسان اسکان داده شدند دینشان را برای خودشان حفظ کردند، و نسلهای بعدی‌شان که ایرانی‌زبان شده بودند نیز همچنان مسیحی ماندند و کوشیدند که در میان ایرانیان نیز برای دین خودشان پیرو دست‌وپا کنند. مثلاً نوشته‌های کشیشان مسیحی به ما خبر می‌دهد که یک کشیش سریانی به نام گابریل (جبرئیل) در زمان شاهنشاه بلاش (پدر قباد) در هرات در میان ایرانیان برای دین خودش تبلیغ می‌کرده است.<sup>۱</sup>

در حالی که کشیشان مسیحی داستان فعالیت‌هایشان در کشور ساسانی را با آب و تاب بسیار در کتابهایی آورده‌اند که برای ما بازمانده است، گزارشی از این که کسی از ایرانیان در درون ایران به دین مسیح درآمده باشد به دست نداده‌اند. علت این امر نیز تعارض آموزه‌های دنیاگریز و زهدگرا و سوگاندیش و آخرت‌نگر و خرافه‌باور و توهم‌گرای مسیحیان با سنتهای فرهنگی ایرانیان بوده که اساسش بر شادزیستی و بهره‌وری از نعمتهای آفریدگار نهاده شده بوده است. در ایران ساسانی، همان‌گونه که پیروان مانی از خوزیان و آرامیان بودند و دین مانی در میان ایرانیان نتوانست که برای خودش جائی باز کند، مسیحی‌شدگان نیز از میان همین دو قوم بودند بعلاوه بخشی از مردم ارمنستان و نیز یونانی‌تباران بومی‌شده میان‌رودان در منطقه حران و نصیبین که اکنون در شرق سوریه است.

جهداگران مسیحی در زمان سلطنت یزدگرد دوم تبلیغات بسیار گسترده‌ئی برضد دین آریایی به راه افکندند، و مَرْدَایَسَنَه و میتَرِیَسَنَه را دین خرافاتی و مبتنی بر باورهای خردناپذیر معرفی کردند تا به‌این وسیله مردمِ اناتولی و ارمنستان را به‌آئین خودشان جلب کنند.

در میان‌رودان و خوزستان نیز تبلیغات دامنه‌داری برضد دین ایرانی به راه افکندند که نشان می‌داد دین ایرانیان دین شیطانی است و هرکه بر این دین باشد دشمن خدا است و مورد خشم خدا خواهد بود و به‌دردها و رنجهای بسیاری گرفتار خواهد آمد.

همهٔ مسیحیانی که در سده‌های پنجم و ششم مسیحی دربارهٔ دین ایرانی رساله نوشته‌اند جهداگران سریانی رفته به ارمنستان و شرق اناتولی بودند. اینها دینِ کهنِ زُروانی که در نقاطی از شرق اناتولی رواج داشت را به‌عنوان دین دولتی ایران معرفی کرده مورد حمله‌های بسیار تند خویش قرار دادند همچنان که آئین میتَرِیَسَنَه که در ارمنستان و نقاط وسیعی از اناتولی و در اروپا گسترش داشت را نیز با تندترین دشنامها به زیر حملات شدیدِ خویش گرفتند، و میتَر را «میترس» نامیدند که در زبان یونانی به‌معنای روسپی بود.

بیشترین حملاتِ اینها به‌مانی و دینش بود که تا اواخر سدهٔ چهارم مسیحی بزرگترین رقیب برای مسیحیت به‌شمار می‌رفت و به‌فرمان دولت روم ممنوع شد و پیروانش کشتار شدند.

حقیقتِ دین زُروانی که اینها به‌عنوان دین ایرانیان از آن سخن گفته و مورد حملات شدید خویش قرار داده‌اند معلوم نیست. تنها منبع آگاهی ما دربارهٔ این دین نوشته‌هایی است که این جهداگرانِ تعصب‌گرا به‌یادگار نهاده‌اند و بعدها مورخان عربی‌نگار نیز نوشته‌های آنها را آورده‌اند. ولی مورخان یونانی از زمان هخامنشی و پارتی تا سدهٔ سوم مسیحی دربارهٔ دین زُروانی سخنی به‌میان نه‌آورده‌اند، و این نشان می‌دهد که انتساب این دین به ایرانیان دوران ساسانی ساخته و پرداختهٔ ذهنیتِ جهداگران مسیحی بوده است. این دین شاید تا سدهٔ پنجم مسیحی در ناحیه‌ئی از اناتولی رواج داشته که زیر ضربات جهداگران مسیحی بوده، ولی در درون ایران از آن خبری نبوده است. فلسفهٔ پیچیده‌ئی که دربارهٔ اسطورهٔ خلقت در دین زُروانی وجود داشته هیچ‌گاه در درون ایران مطرح نبوده، و ایرانیان آفرینش هستی را به اهورَمَزدا نسبت می‌داده و از کنار آن می‌گذشته‌اند تا به خلقت انسان اولیه بپردازند. با مطالعه‌ئی در کتاب بُن‌دِهشَن این موضوع به‌خوبی قابل درک خواهد بود.

دین زروانی - آن‌گونه که جهادگران و تبلیغ‌گران متعصب مسیحی بیان کرده‌اند - یک آئین سه‌بُنی متشکل از پدر و دو پسر بوده، پدر مشغول کار خودش بوده و از جهان خبر نداشته، و دو پسرش که خدایان آفریدگار هم‌زور بوده‌اند با هم در ستیزی ابدی قرار داشته‌اند و هرکدام درصدد نابود کردن دیگری بوده است.

چنین جهان‌بینی‌ئی به‌کلی با دین مزدایسنه در تضاد بوده است، و البته هیچ اثری از آن در اوستا وجود ندارد.

خلاصه فشرده فلسفه خلقت در اسطوره آفرینش دین زروانی - آن‌گونه که جهادگران مسیحی بیان کرده و مذهب شناسان بزرگ عربی‌نگار در زمان عباسیان بازنوخته‌اند - چنین است: در آغاز زُروان بود و دیگر هیچ چیزی وجود نداشت. زُروان ذات ازلی بود و خود به‌خود ایجاد شده بود (خودپدید بود). پس از آن اورمزد و اهری‌من از شکم زُروان بیرون آمدند؛ اولی به‌اراده زُروان و دومی به‌اراده خودش و به‌رغم خواست زُروان پدیدار شد. اولی خیر محض و دومی شر محض بود. اولی نور و نیکی بود و دومی ظلمت و بدی. هرکدام از این دو خدا جهان ویژه خویش را آفرید: اورمزد نیکیها را آفرید که جهان روشنایی و خیر بود؛ و اهریمن بدیها را آفرید که جهان تاریکی و شر بود.

با این تعبیر، اورمزد و اهری‌من که دوتا مخلوق بودند و از شکم زُروان بیرون آمده بودند هردوشان آفریدگار بودند که یکی آفریدگار نیکیها و دیگری آفریدگار بدیها بود؛ و هردوشان خدا بودند؛ دو خدای فروپله‌تر از زروان.

از آن زمان نزاع پایان‌ناپذیر اورمزد و اهری‌من یعنی نزاع خیر و شر آغاز شد، و این نزاع تا پیروزی نهایی خیر بر شر ادامه خواهد داشت.<sup>۱</sup>

بنابر تعریفی که کشیشان مسیحی سده‌های پنجم و ششم از دین زُروانی کرده‌اند، در دین زُروانی اورمزد در حد یکی از ایزدان پائین آورده شده بود و زوروان خدای اصلی و آفریدگار هردو خدای متنازع شناخته می‌شد. در زمان اوج جهادهای تبلیغ‌گران مسیحی برای تغییر دادن دین مردم شرق اناتولی و ارمنستان در سده‌های پنجم و ششم، کشیشان جهادگر مسیحی - امثال فوتیوس و ازنیک و ماربها و الیزه - روایت‌های غرض‌آلودی به‌قصد لکه‌دار کردن دین مزدایسنه جعل کردند، و از آنچه خرافات زروانیها نامیدند به تفصیل سخن گفتند تا برتری آئین مسیح را در برابر دین مزدایسنه به اثبات برسانند.

در این‌که این نویسندگان متعصب برای لکه‌دار کردن دین ایرانی و نیز بزرگ‌نمایی

۱. شهرستانی، الملل والنحل (دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۲)، ۲۶۲-۲۶۳.

رهبران دینی خودشان گرافه‌گوییهای بسیاری کرده و دروغهای بسیار ساخته‌اند پژوهش‌گران غربی اتفاق نظر دارند. یک دروغ افتضاح‌آمیز این نویسندگان که کریستنسن به نقل از کتاب موسوم به «اعمال شهدای مسیحی» به آن اشاره کرده است دربارهٔ کشیشی افسانه‌یی به نام پتیون است که بنا بر این داستان از آرامیان عراق بوده و در زمان ساسانی در ایران به اتهام جاسوسی برای دولت روم بازداشت و زندانی شده است. در این کتاب آمده که پتیون را مغان به رودخانه افکندند تا غرق اش کنند، و چون به قدرت کراماتش نجات یافت او را در آتشی افکندند که بر روی آذرگاهی افروخته بود، ولی آتش بر او سرد شد و او نجات یافت، و چون او را در زنجیر کردند زنجیرها پاره شد و در دست مأموران تبدیل به آتش شد و مأموران سوختند.<sup>۱</sup>

چنین افسانه‌های لاف‌زنانه و دروغینی که هدفش تشویق مردم ساده‌اندیش روستایی به پذیرش «دین حق» بوده در کتابهای بازمانده از آن زمان که کشیشان جهادگر برای پرورش روحیهٔ جهاد و شهادت در مسیحیان نوشته‌اند بسیار است.

یک دروغ بزرگ در این افسانه آن است که مغان این کشیش را در آتشی افکندند که در آذرگاه افروخته بود.

در همهٔ متون مزدایسنهٔ آلودن آب و آذر (آتش آذرگاه) از گناهان کبیره است. و البته افکندن انسان یا حیوان در آب و آذر به مثابهٔ آلوده کردن آنها و از منہیات مؤکد بوده است. در دین ایرانی سوزاندن جسد انسان از گناهان کبیره بوده است.

این جهادگران مسیحی<sup>۲</sup> چندان غرق در افسانه‌سازی بوده‌اند که فراموش کرده‌اند که یک مغ هیچ‌گاه یک انسانی را در آب غرق نمی‌کند و در آتش آذرگاه نمی‌سوزاند و به دست خویش آتش را، آن‌هم چنان که اینها نوشته‌اند، آتش آذرگاه را آلوده نمی‌سازد. ولی کشیشان متعصب چندان غرق شهیدسازی برای مردان ساختگی افسانه‌هاشان بوده‌اند که اگر هم آگاهی‌ئی از دین ایرانی داشته‌اند این حقیقت را فراموش کرده بوده‌اند که ایرانیان هیچ‌گاه کسی را با غرق کردن در رودخانه یا سوزاندن در آتش اعدام نمی‌کرده‌اند.

کسانی که این افسانه را نوشته‌اند همهٔ ذهنشان متوجه این وهم‌آفرینی بوده که نشان دهند مجاهد مسیحی معجزه کرده و از آب و آتش رهیده است؛ و با این وهم‌آفرینی عوام را بفریبند و چنین القاء کنند که هرکه مسیحی شود هیچ‌گزندی به او اثر نخواهد کرد و مورد حمایت مسیح خواهد بود و همواره پیروز و سربلند در خواهد آمد.

۱. کریستنسن، ۴۲۲-۴۲۳.

هدف آنها از ساختن چنین افسانه‌هایی پروردنِ روحیهٔ جهاد و خشونت‌گری و شهادت در نومسیحیان بوده است.

چنین کسانی بوده‌اند که دین مزدایسنه را همان دینِ زروانی معرفی کرده دربارهٔ عقائد زروانیها دست به قلم برده‌اند و کوشیده‌اند تا نشان دهند که دین ایرانی دین شرک و باطل است. به فرض این که بخشی از روایت‌های این متعصبان دربارهٔ باورهای دینی زروانیها درست باشد، می‌توان پنداشت که این روایات عموماً در حول و حوش شرق اناتولی دور می‌زد، و از آنچه که اینها نوشتند در درون فلات ایران خبری نبود و هیچ گروه انسانی که معتقد به چنان باورهائی باشد وجود نداشت. من این را به تأکید می‌گویم؛ زیرا در هیچ جا اثر و نشانه‌ئی از آئین زروانی در درون ایران یافت نشده است، و اگر هم در ایران نامی از زروان بوده نه خدا بل که یکی از ایزدان (فرشتگان) یعنی ایزدِ زمان بی‌کرانه بوده، و مانند هر کدام از ایزدانِ دیگر آفریده و کارگزار اهورمزدا شمرده می‌شده است. در وندیداد از مؤمنین خواسته شده که «تو اش خواداته» (فضای استوار به خود) و «زروان اگر نه» (دهر ازلی و ابدی) و «وایو» (نسیم روح‌بخش) را ستایش کنند؛ ولی هیچ‌کدام از اینها در اوستا نه آفریدگار است و نه پروردگار؛ بل که آفریدگار و پروردگارِ یکتا اهورمزدا است و اینها تجلیات رحمت او هستند.

پیش از این گفتیم که دین مزدایسنه در ایران زمین دین قومی و مسلط و همگانی بود و به صورت مذاهب ناهیدی و میترای و آذری رواج داشت. در ایران زمین برای ایزدان سه‌گانهٔ بالا نیایش‌گاه‌هایی وجود داشت. ولی در هیچ جا حتّاً یک نیایش‌گاه هم برای زروان و وایو و تو اش ساخته نشد، و این دلیل آن است که زروان مورد پرستش قرار نمی‌گرفت؛ این در حالی است که جهادگران مسیحی نوشته‌اند که زروان نزد ایرانیان خدای برتر بوده، و اورمزد و اهریمن مخلوقان و زیردستان او بوده‌اند.

البته این نویسندگان و تبلیغ‌گران مسیحی نظری هم به باورهائی داشتند که مانی به‌تأثیر از زروانیها در آموزه‌های خویش آورده بود، و زروان را خدای برتر، و اورمزد و اهریمن را دو ایزدِ متخاصم نامیده بود. یعنی تبلیغ‌گران مسیحی باورهای زروانی را با آموزه‌های مانی درهم آمیختند و آنها را به دین ایرانی نسبت دادند تا کافر و پلید بودن و خرافه‌باور بودن و مشرک بودن ایرانیان را نشان دهند.

کسانی که در سده‌های پنجم و ششم از زروان به‌عنوان خدای ایرانیان نام برده‌اند بیشتر سریانیها بوده‌اند که ضدیت خاصی با نژاد آریایی و دین ایرانی داشته‌اند و در راه

جهد برای برافکندن دین ایرانی و تحمیل مسیحیت کوشیده‌اند که چهره زشت و غیر عقلانی از دین ایرانی بر پرده بکشند، و در این راه از زُرّوان خدای قائم به ذات ایرانیان ساختند و چهره‌ئی از او به تصویر آوردند که ساخته و پرداخته ذهن خودشان بود و ایرانی آن را نمی‌شناخت. اینها افسانه‌هاشان را به گونه‌ئی شکل دادند که نشان می‌داد اهورمَزدا در عقیده ایرانیان یک خدای دون پایه‌تر از زُرّوان است، و در کنار پسرِ دیگر زُرّوان که اهری‌مَن نام دارد قرار می‌گیرد. یعنی بنابر این افسانه، دین ایرانی دارای خدای سه‌تنه (ثالوث) بود که از پدر و دو پسر نیک و بد ساخته می‌شد، و اهری‌مَن نیز پسرِ خدای ایرانیان بود.

هدف اینها از ساختن چنین افسانه‌ئی آن بود که بگویند خدائی به نام اورمزد که ایرانیان می‌پرستند ازلی و قائم به ذات نیست و خودش مخلوق است و وجودش وابسته به یک خدای برتر است که زُرّوان نام دارد؛ یعنی هدف اینها آن بود که ثابت کنند که ایرانیان نه یکتاپرست بل که مشرک‌اند و ادعای این که دین ایرانی تنها دین توحیدی جهان است بی‌اساس و بنیاد است، و حتّاً شیطان را می‌پرستند زیرا اهری‌مَن نیز نزد آنها خدا است.

آنها در نوشته‌هاشان اورمزد و اهری‌مَن را در کنار یکدیگر نهادند و برای هر دو یک مرتبه متساوی قرار دادند و هر دو را پسران زُرّوان نامیدند، که یکی پسندیده و دیگری ناپسند بود.

این اندیشه که آنها اساسش را از دین مانئی گرفته بودند، یک جنبه‌اش هم تراوش ذهن خود تبلیغ‌گران مسیحی بود که باور داشتند مسیح پسر خدای آسمانی است.

ولی در ایران هیچ‌گاه هیچ مخلوقی را پسر خدای جهان نمی‌دانسته‌اند، تا اهورمَزدا و اهری‌مَن را پسران وی بدانند. مسعودی ضمن اشاره به آئین زروانی چنین نوشته است:

متکلمان اسلام و نویسندگان مقالات و کسانی از پیشینیان و در زمان ما که هدفشان کوبیدن دین اینها بوده و هست برای ما می‌گویند که ایرانیان عقیده دارند که خدا اندیشه کرد و از اندیشه‌اش شر که شیطان باشد پدید آمد، و خدا با شیطان قرارداد بست که مدتی از زمان به او مهلت بدهد و چیزهایی از این قبیل. ولی زرتشتیان چنین باورهائی ندارند و آنها را از خودشان نمی‌دانند و به کلی نفی می‌کنند.<sup>۱</sup>

در همه مذاهب ایرانی که به گونه‌ئی از انحاء خودشان را به زرتشت منتسب

می‌کردند اهورمَزدا تنها خدای جهان و آفریدگار هستی دانسته می‌شد و اهری‌مَن به‌عنوان روح خبیث (انگَر مَنیو) یک پدیده شر و این‌جهانی تلقی می‌شد که همزاد انسان بود، و در حقیقتش نفس اماره انسان بود که انسان را به‌سوی بدیها سوق می‌داد. اساس این عقیده را زرتشت به‌تفصیل بیان داشته بود و گفته بود که دو نیروی خیر و شر - یعنی سَپَنته مَنیو و انگَر مَنیو - به‌همراه انسان پدید آمده و در نهاد او جا گرفته‌اند و او را به‌سوی نیکبها و بدیها سوق می‌دهند. یعنی هر دو نیروی خیر و شر بخشی از وجود انسان‌اند نه این‌که خدا باشند یا در بیرون انسان وجود داشته باشند. این موضوع را که زرتشت در گاتَه بیان داشته است پیش از این در گفتار زرتشت از متن گاتا خواندیم، و دیدیم که سرشت بشر و گرایشهای روحی کمال‌جو و هوسهای نفسانی انحطاط‌گرای انسان در هیچ‌کدام از ادیان به‌این‌گونه روشن و واضح تفسیر نشده که زرتشت در گاتَه تفسیر کرده است.

مقایسه کنیم اهری‌مَن که در اوستا معرفی شده با آن اهری‌مَن که در نوشته‌های تبلیغ‌گران سریانی آمده است. در آنجا گفته شده که ایرانیان عقیده دارند که زُرَوان خدای ازلی بود که در جهان پهناور خویش تنها می‌زیست و جز او هیچ چیزی نبود. زُرَوان علاقه داشت که دارای فرزندی شود و امر آفرینش زمین و آسمان را به‌او واگذارَد، و برای این منظور قربانی می‌داد و عبادت می‌کرد. چون هزار سال قربانی داد و عبادت کرد و نتیجه نداد، به‌تردید افتاد که شاید عبادت و قربانیش بی‌پوده رفته باشد. در همین هنگام نطفه دو پسر، یکی اورمزد و دیگری اهری‌مَن در رحم زُرَوان بسته شد (ظاهراً زُرَوان زن بوده است)، و زُرَوان عهد کرد که هرکدام از این دو جنین زودتر به‌دنیا آید جهان را به‌او واگذارَد. اهری‌مَن زودتر از اورمزد پدیدار شد ولی زُرَوان دید که او سیاه و بدشکل است و از او خوشش نه‌آمد. به‌دنبال او اورمزد پدیدار شد که سپید و درخشان بود، و زُرَوان از او خوشش آمد (همان نگرشی فرهنگی یونانیان و رومیان که آدم سیاه‌پوست را نه انسان بل که جانور پنداشتند). بنا بر عهدی که زُرَوان کرده بود که هرکدام زودتر به‌دنیا آید جهان را به‌او واگذارَد، و به‌سبب نفرتی که از اهری‌مَن داشت، فقط ۹ هزار سال از سلطنت جهان را به‌اهری‌مَن داد، و اهری‌مَن و اورمزد به‌همراه هم دست به‌کار آفرینش شدند، و اولی بدیها را آفرید و دومی نیکبها را.

جهداگران مسیحی وقتی اینها را می‌نوشته‌اند فراموش کرده بوده‌اند که جز زُرَوان هیچ موجودی در جهان وجود نداشت، و کسی جز او خدا نبود. ولی همین تنها خدای جهان در نوشته‌های آنها هزار سال به‌درگاه خدا (معلوم نیست چه خدائی) قربانی می‌داد و

برای خشنودی آن خدا عبادت می‌کرد، ولی آن خدا قربانیها و عبادات او را نمی‌پذیرفت. چنین بوده خرد و بینش کسانی که باورهای سه‌بُنی یادشده را جعل کردند تا دین ایرانی را زشت و ناپسند جلوه دهند و مردم جهان را به‌پذیرش دین و خدای خودشان - عیسا مسیح - ترغیب کنند.

این‌را نیز ناگفته نگذرم که زُرَوان در عقیده ایرانیان باستان همان مخلوقی از مخلوقات اهورمَزدا بوده که در ادبیات ما «فلک» و «دهر» و «چرخ» نامیده شده است، و پیشینیان ما عقیده داشته‌اند که رخدادها از گردش دهر و فلک و چرخ برمی‌خیزد که به اراده اهورمَزدا در گردش است و روزگار را پدید می‌آورد، و در جریان حرکت این روزگار پدیدآمده از گردش چرخ فلک است که خیر و شر و نیک و بد رخ می‌دهد.

به این معنا زُرَوان یکی از مخلوقات پروردگار بوده نه خدای قائم به ذات که به ادعای کشیشان مسیح‌پرست و مریم‌پرست پیش از اهورمَزدا وجود داشته و اهورمَزدا از او پدید آمده بوده است.

دین زروانی (زروان‌پرستی)، اگر در زمان ساسانی وجود خارجی داشته، باید پنداشت که در دوران دور تاریخ و شاید در زمان امپراتوری آریان میتانی و سده‌ها پیش از دوران ماد در میان آریان اناتولی رواج یافته بوده و از دین ایرانی جدا بوده و بسیاری از مایه‌های فکریش را از آئینهای بسیار دیرینه آریایی گرفته بوده است.

در نوشته‌های داریوش بزرگ در جای خود خواندیم که گفته بود «سکه‌ها اهورمَزدا را نمی‌پرستند». اشاره داریوش بزرگ در آنجا به سکه‌های آریایی شمال رود ارس (سکه‌های تیزخود) بود. این قوم دین کهن آریایی داشته‌اند و هنوز به آئین مَزدا یَسَنَه درنه‌آمده بوده‌اند و شاید زُرَوان - یکی از خدایان کهن آریایی - را نیز در کنار دیوا می‌پرستیده‌اند.

در بخشهایی از جنوب کت پتوکه که آریان دیرینه و بازمانده از میتانیها جاگیر بودند نیز شاید این دین در میان مردم رواج داشته است.

ولی این آئین هیچ‌گاه در میان ایرانیان رواج نداشته و هیچ نشانه‌ئی از حضور آن در درون ایران زمین به دست نه‌آمده است.

آئین زُرَوانی را باید به کلی از مذاهب ایرانیان مَزدا یَسَن جدا دانست. همه نشانه‌ها، به ویژه متن اوستای ساسانی، این ادعا را تأیید می‌کنند.

جهدگران مسیحی با معرفی دین زروانی به عنوان دین همه ایرانیان، با مانویت که

نیرومندترین رقیب مسیحیت بود نیز می‌ستیزیدند. زیرا زروان به‌عنوان خدا وارد آموزه‌های مانی نیز شده بود، و معلوم بود که این خدا را مانی از جایی از اناتولی گرفته بوده و مطابق با عقاید خویش پرورده بوده است؛ همچنان‌که عیسی‌ای آسمانی خویش را نیز از مسیحیان گرفته و مطابق با عقاید خویش پرورش داده بود. آنچه سبب شد که کسی از ایرانیان نسبت به مانی و آموزه‌هایش تمایل نشان ندهد، و پیروان مانی در خاورمیانه عموماً از اقوام خوزی و آرامی و سامی‌نژاد بودند، همین باورهای شرک‌آلوده بود که او ابراز می‌داشت.

در اسطورهٔ خلقتی که پیروان مانی پس از او نوشته‌اند آمده که در آغاز که این جهان نبود دو گوهر نور و ظلمت وجود داشت که یکی نیکی محض بود و جهان زُروان بود، و دیگری بدی محض بود و جهان «آز» (شیطان) بود، و هر دو از یکدیگر جدا بودند تا آن‌که آز به‌جنگ نور برخاست، و هر مزد برای مقابله با آز پنج سپاه آسمانی از آب و باد و آتش و نسیم و نور بسیج کرد، و از آن‌زمان جنگ خیر و شر استمرار یافت و تا پیروزی نهایی خیر بر شر و نابود کامل ماده ادامه خواهد داشت.

این‌که تبلیغ‌گران مسیحی این‌همه با زُروان ستیز داشته‌اند، از همین‌جا آمده بود که زُروان خدای دین مانی بود و آنها دین مانی را سرسخت‌ترین رقیب خودشان در میان‌رودان و شام و اناتولی و مصر و اروپا می‌دیدند. و چون که در سده‌های پنجم و ششم هر چه متعلق به فرهنگ مردمان کشور ساسانی بود در سرزمینهای زیر سلطهٔ دولت روم مطرود بود و با آن مبارزه می‌شد، دین مانی با خشونت بسیار مورد حمله و سرکوب و نابودی واقع شد تا آن برتری که در سده‌های سوم و چهارم در خاورمیانه به‌دست آورده و مانع گسترش مسیحیت شده بود از او گرفته شود و با کنار رفتن آن مجال گسترش مسیحیت فراهم آید.

چنان‌که پیش از این نیز اشاره رفت، تا زمانی که مانویان مورد پی‌گرد دستگاه‌های سرکوب دولت امپراتوری روم قرار نگرفته بودند مسیحیت نتوانسته بود که چندان موفقیتی در خاورمیانه به‌دست آورد، و دین مانی دین همگانی در میان جماعات بزرگی از مردم خاورمیانه و شمال آفریقا بود.

تنها با نابود شدن و ناپدید شدن دین مانی بود که مسیحیت امکان گسترش می‌یافت.

وظیفهٔ نابودگری دین مانی را کشیشان جهادگر برعهده گرفته بودند که از یاری همه‌جانبهٔ دستگاه سرکوب دولتی برخوردار بودند.

چه رنجهای گران و تن‌گداز و چه مصیبت‌های بزرگ و باورنکردنی‌ئی که بشریت در طول تاریخ تمدنی خویش از جهادگران دین‌گستر نکشیده است؛ رنجها و مصیبت‌هایی که هنوز هم پایان نیافته است. مصیبت‌هایی که میترائی‌ان و مانویان در سرزمین‌ها زیر سلطه امپراتوری روم از دست جهادگران مسیحی برخوردار از حمایت‌های بی‌دریغ دستگاه‌های سرکوب رومیان دیدند در اندازه‌ئی بود که می‌توان با مصیبت‌های مسیحیان بومی سرزمین اناتولی و شرق بالکان بر دست اوغوزهای تشکیل‌دهنده سلطنت عثمانی مقایسه کرد. دین‌گستران ضد بشر عثمانی از چندین میلیون بومی یونانی تبار و آریایی نژاد سرزمین‌های اناتولی و منطقه کنستانتینوپل در شرق بالکان چنان کشتارهایی کردند که در کمتر از یک سده هیچ نشانی از آنها برجا نمانده بود، چنان‌که گوئی اناتولی هیچ‌گاه سرزمین یونانیان و آریائی‌ان نبوده است. سلطان عثمانی وقتی کشور یونانی‌نشین تراپیزونت که همه جمعیتش مسیحی بودند را به دنبال لشکرکشی‌های اشغال کرد چنان کشتار همگانی‌ئی از مردم آن سرزمین به راه افکند که پس از دو یا سه دهه هیچ نشانی از بومیان تراپیزونت برجا نبود. همه این جنایتها که صفتی جز ضد بشری نتوان به آن داد در زیر پرچم دین و با داعیه دین‌گستری انجام گرفت.

## اوج گرفتن مشکل ارمنستان

وقتی پس از بهرام پنجم کار مسیحیت در ارمنستان بالا گرفت و از حمایت دولت روم برخوردار شد، و جهادگران مسیحی در ارمنستان با آئین میترایی مردم ستیزیدند و مردم را به زور به آئین مسیح درآوردند، مهنررسی به جای آن‌که برای مقابله با این اوضاع به زور متوسل شود کوشید که از راه گفتگو و اقناع بزرگان ارمنستان را متوجه معایب دین مسیح کند و محاسن آئین مزدایسنه را برای آنها بازنماید، و ضمن مقایسه دو آئین برتری مزدایسنه را به اثبات برساند و به آنها پیشنهاد کند که اگر می‌خواهند دین میترایی خودشان را رها کنند بهتر است که دین مزدایسنه را برگزینند.

این در زمانی بود که ارمنستان به‌طور مستقیم توسط دربار ایران اداره می‌شد و آن وضع نیمه‌استقلال داخلی که تا اواسط عهد بهرام گور برقرار بود نیز از میان رفته بود، و ارمنستان حالت یک آستان داخلی ایران را داشت، و سرکوب دینی در ارمنستان برای دربار ایران کاری بسیار ساده بود. ولی مهنررسی که مردی آزاداندیش و بی‌تعصب بود، به جای توسل به زور، شیوه استدلال و اقناع را برگزید و تلاش کرد به بزرگان ارمنستان

بفهماند که دینی که مسیحیان برایش تبلیغ می‌کنند به درد زندگی نمی‌خورد. کریستنسن به نقل از منابع تاریخی مسیحیان نوشته که مهنررسی به بزرگان مسیحی شده ارمنستان نامه‌ئی نوشته جزوه‌ئی حاوی اصول عقائد مزدایسنه را برایشان فرستاد و از آنها خواست که دین مزدایسنه را با دینی که کشیشان تبلیغ می‌کنند مقایسه کنند؛ و اگر نمی‌خواهند بر آئین میتریسنه بمانند برایشان بهتر است که دین مزدایسنه را برگزینند که دین زندگی است. بنا بر آنچه که خود کشیشان نوشته بوده‌اند، مهنررسی در نامه‌ئی به همراه این جزوه به بزرگان ارمنستان چنین نوشت:

ما اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد مستحکم و متین است نوشتیم و برای شما فرستادیم، و میل داریم که شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه می‌دانیم باطل و بی‌فایده است باقی نمانید.

ولی در همین نوشته‌های مسیحیان آن زمان می‌بینیم که کشیشان به این نامه سراسر مهر و عطف دربار ایران چنین پاسخ دادند:

حقیقت آن است که ما وقتی که در کاخ تو بودیم مغان را که قانون‌گذاران شما به شمار می‌روند و در آنجا حضور داشتند مورد استهزاء و تحقیر قرار دادیم. حال نیز اگر ما را مجبور کنید که نوشته‌هاتان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابداً درخور توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود همان خواهیم کرد که در آنجا دیدید. از این رو محض حفظ احترامتان نوشته‌تان را که موجب استهزاء می‌شد نگشودیم و دست‌خطتان را نخواندیم. زیرا دینی که تحقیقاً می‌دانیم که باطل است و بیش از نتیجه اوهم چند مرد ابله نیست و تفصیل آن را علمای مردم فریب شما شرح داده و به ما رسانده‌اند هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آن را شایسته شنیدن و خواندن نمی‌دانیم. مطالعه قواعد شریعت شما موجب خنده ما می‌شود. هم شریعت شما هم واضعان شریعتتان و هم پیروان آن شریعت گمراه‌کننده به نظر ما درخور استهزاء‌اند. از این رو شایسته نمی‌بینیم که آن گونه که دستور داده‌اید قواعد شریعت خودمان را برای شما بنویسیم و بفرستیم. زیرا شریعت ناپاک شما را لایق مطالعه و اندیشیدن ندانسته‌ایم. بهتر آن است که آن را در معرض استهزاء قرار ندهید، و به حکم حکمت‌الائی که ادعای داشتنش را می‌کنید، حق این بود که این نکته را در نظر می‌گرفتید و تیر استهزای ما را به جانب خودتان روان نمی‌کردید. چه‌گونه ممکن است که ما قواعد دین مقدس

آسمانی خویش را بر جاهلانی همچون شما عرضه بداریم و آنرا در معرض استهزاء و دشنامتان قرار دهیم؟<sup>۱</sup>

گرچه کشیشان به‌دین ایرانی چنین اهانت‌های تند و زنده‌ئی می‌کردند و چنین وقیحانه به‌بزرگان ایران پاسخ می‌دادند و بزرگان ایران را به‌استهزاء می‌گرفتند و به‌آنها القابی همچون ابله و سفیه می‌دادند و پیامبر ایرانی (زرتشت) را دروغ‌ساز و مؤبدان ایرانی را مردم فریب می‌نامیدند، مهربان‌ترین کوشید که با استدلال‌های منطقی به‌بزرگان ارمنستان بفهماند که دین مسیحیت اساس و پایه‌ی درستی ندارد و قابل پیروی نیست. او در جزوه‌ی دیگری، که باز هم در نوشته‌های کشیشان بیان شده است، ضمن آوردن شرح مفصلی از احکام دین مزدایسنه، مسیحیت را نقد کرد و چنین نوشت:

خطای عقیده مسیحیان در آن است که می‌پندارند خیر و شر هر دو از یک فاعل ناشی شده است؛ و می‌پندارند که خدا انتقام‌جو است و به‌خاطر سرشاخه‌ئی که از درختی بریده شده بود (خوردن میوه ممنوعه توسط آدم در افسانه خلقت نزد مسیحیان) مرگ و زندگی را آفرید و بشر را محکوم به تحمل درد و رنج کرد؛ حال آن‌که چنین حس انتقام‌جویی‌ئی حتا برای انسانها نیز مذموم است و نباید که وجود داشته باشد، تا چه رسد به آن‌که آنرا به‌ذات پاک آفریدگار نسبت دهند.

خطای دیگر در عقائد مسیحیان آن است که می‌پندارند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است بر زمین فرود آمد و از رحم دوشیزه‌ئی به‌نام مریم که شوهرش مردی یوسف‌نام بود متولد شد؛ حال آن‌که مسیح پسر نامشروع مردی به‌نام فنتور بود.

علمای دین مسیحی می‌گویند که خوردن گوشت را مباح می‌دانند ولی خودشان از خوردن آن امتناع می‌ورزند. دیگر آن‌که می‌گویند که زن برای مرد حلال است ولی خودشان زن نمی‌گیرند. دیگر این‌که از سوئی پیدا کردن اطفال را عیبی می‌شمارند ولی عقیم بودن را هم عیبی بزرگ به‌شمار می‌آورند. اینها که ستاینندگان مرگ و تحقیرکنندگان حیات‌اند (تبلیغ‌گران فرهنگ شهادت‌اند) فقر و تهی‌دستی را تبلیغ می‌کنند، و کار کردن و تولید ثروت را گناهی عظیم می‌پندارند و تهی‌دستی را می‌ستایند و سختی‌گشی را ترویج کرده از نعمتهای خدادادی رخ می‌تابند و به‌افتخارات بشری بهائی نمی‌دهند.

گرچه ناقلان مطالب این جزوه کشیشان متعصب و ضد ایرانی بوده‌اند و البته همه

۱. کریستنسن، ۳۸۵-۳۸۶، به‌نقل از لانگوا.

مطالب جزوه را حتّا به اختصار هم ننوشته بل که هر جا لازم دیده‌اند آن را تحریف نیز کرده‌اند، ولی از همین مختصر تحریف شده که در اینجا آمده است پیدا است که مهنررسی در کتابچه‌ئی که تألیف کرده بوده یک مقایسه کاملی از دو دین مسیحیت و مزدایسنه به عمل آورده، بر روی نقاط تعارض اصلی این دو دین انگشت نهاده و اشاره کرده بوده که دین مزدایسنه دین دنیا سازی و شادزیستی است که در آن کشاورزی و کار کردن و خانه ساختن و زیبا کردن جهان و زندگی تشویق شده است، ولی مسیحیان می‌خواهند که با ترویج فقر و بیکاری و زن‌گریزی و دنیاگریزی جهان خدا را به ویرانی بکشانند و مردم را به فقر و زجر و زهد عادت دهند، و این خلاف روح و فطرت بشر است، و خلاف خواست خدا است که دنیا را آفریده به انسان داده است تا انسان آن را آبادان و زیبا سازد، و از نعمتهای بی‌کران خدادادی استفاده ببرد و موجبات سعادت و آسایش خویشتن و دیگران را فراهم کند.

همین مختصر تحریف شده که آنها نقل کرده‌اند نمونه مشت از خروار است، و عمق آگاهی و آزاداندیشی مهنررسی را می‌رساند. وقتی انسان می‌بیند که این تلاش و جدل کلامی برای اثبات حقانیت دین ایرانی از جانب مردی انجام گرفته که همه ابزار سرکوب را در اختیار داشته و می‌توانسته به راحتی پیروان ادیان دیگر را سرکوب کند و مانع گسترش دین مخالف شود، پی می‌برد که آموزه‌های زرتشت تا چه حد انسان ساز بوده و چه انسانهای بزرگ منش و آزاداندیشی از بطن این دین سر برمی‌آورده‌اند.

گرچه کشیشان تا می‌توانستند به ایرانی و دین ایرانی اهانت می‌کردند و مردم را برضد ایران برمی‌انگیختند و ضرورت پیوستن سرزمینهای مسیحی شده درون قلمرو دولت ساسانی به دولت روم را تبلیغ می‌کردند، در نوشته‌های کشیشان آن زمان با وجود همه احساسات ضد ایرانی که در آنها به چشم می‌خورد اشارات اندکی به آزار و اذیت شخصیت‌های مسیحی شده خوزستان و عراق توسط دستگاه دولت شاهنشاهی دیده می‌شود. هر جا هم سخن از آزار مسیحیان به میان آمده است از نوشته‌های آنها به خوبی برمی‌آید که این آزارها بیشتر علت سیاسی داشته نه دینی؛ و معلوم است که وابستگی بیش از حد مسیحی شدگان درون مرزهای کشور ساسانی به همکیشان رومی‌شان و اقدامات فتنه‌انگیزانه و تفرقه‌افکنانه کشیشانشان که در مواردی حالت جاسوسی برای دستگاههای دولتی رومیان و زمینه‌سازی در جهت پیوستن سرزمینهای مسیحی شدگان به سلطه رومیان بوده، کيفرهائی را به دنبال می‌آورده است.

گرچه در این دوران دربار ایران، با پیروی از سیاست همیشگی تسامح دینی، در برابر مسیحی شدن بومیان عراق و خوزستان اغماض می‌کرد،<sup>۱</sup> و حتّاً یزدگرد اول فرمانی دائر بر حق مسیحیان ایران بر ساختن کلیسا صادر کرد و جلوگیری حاکمان محلی از فعالیت‌های دینی کشیشان را ممنوع اعلام داشت، با این حال از مسیحی شدن شخصیت‌های کشوری و لشکری جلوگیری می‌شد؛ چنان‌که مثلاً یک شخصیت خوزستانی به نام آذرفریغ که گویا پسرش بیمار بود و کشیشی به او وعده داده بود که اگر مسیحی شود بیماری پسرش شفا خواهد یافت، به دین مسیح درآمد و زمینی را وقف کرده به همراه قبالة ملکیت در اختیار کشیش قرار داد، و کشیش بر روی آن زمین کلیسا ساخت. به زودی وعده بی اساس و پایه کشیش شارلاتان دروغ از آب درآمد و آذرفریغ به دین خودش برگشت و از کشیش خواست که زمینش را به او برگرداند. کشیش سند مالکیت زمین را برداشت و از خوزستان گریخت و به شام رفت و به دولت روم پناهنده شد. آذرفریغ نیز آن کلیسا را به آذرگاه تبدیل کرد. یک نودین خوزی به نام نرسی که به همین شیوه فریب کشیشان را خورده بود جمعی از خوزی‌های مسیحی شده را گرد آورده آن خانه را متصرف شد و آتش آن را گشت و دیگر باره به کلیسا تبدیل کرد و درس را بر روی مسیحیان گشود تا در آن نماز بگزارند.

نرسی را به فرمان مؤبد روستا گرفته به پایتخت فرستادند. او را محاکمه کردند و از او خواستند که مسیحیت را رها کند. و چون حاضر نشد که به دین ایرانی برگردد به زندان افتاد و پس از چندی (احتمالاً پس از یک سال که طبق حکم فقهی می‌بایست زنده بماند و فرصت کافی برای توبه کردن داشته باشد) پافشاریش بر ماندن بر دین مسیح و دشمنیش با دولت ایران محرز گردید و اعدام شد.<sup>۲</sup>

او به این سبب محکوم به اعدام شد که از تحریکات ضد ایرانی یک کشیشی حمایت کرده بود که وابستگیش به رومیان دشمن کاملاً مشهود بود و پس از احساس خطر از ایران گریخته بود. او محکوم به اعدام شد زیرا عملاً نشان داده بود که هواخواه و حامی رومیان

۱. خوزی‌ها که قوم کهن عیلامی بودند، هزار سال بود که در درون قلمرو شاهنشاهی می‌زیستند و چتر حمایت دولت ایران را بر سر داشتند. آنها دین کهن خوشان را به اشکال مختلف حفظ کرده بودند. بخشهایی از آنها مانوی شده بودند و پس از سرکوب مانویان در ایران و همراه با شدت گرفتن فعالیت‌های کشیشان مسیحی در خاورمیانه به آئین مسیح روی آوردند. تا نیمه‌های سده ششم مسیحی دین مسیح دین مسلط خوزی‌ها بود، و اندکی هم بر مانویت مانده بودند و تا زمانی که اسلام به خوزستان آمد اینها بر دین مانی بودند و دو سده بعد نیز مانوی ماندند.

۲. بنگر: کریستنسن، ۳۷۱-۳۷۲.

است.

با این حال، دولت ایران به خوزی‌های مسیحی شده هیچ فشاری وارد نمی‌آورد و حتّاً از گسترش مسیحیت در میان خوزی‌ها جلوگیری نمی‌کرد.

وابستگی مسیحیان به دولت روم تا جائی بود که برخی از شخصیت‌های آنها که در دستگاه‌های حساس دولتی مشغول کار بودند برای دولت روم جاسوسی می‌کردند؛ چنان‌که در اواخر سلطنت شاپور دوم یک صاحب‌منصب عراقی به نام عبدِ یسوع رسماً متهم به جاسوسی برای دربار روم، و محاکمه و اعدام شد.<sup>۱</sup>

نیز یک کشیش اسرائیلی تبار به نام شمعون بئرسبعی که چندی پیش (در دوران سرکوب مسیحیان) از شام گریخته به ایران پناهنده شده بود در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم در میان نومسیحیان عراقی تبلیغ می‌کرد که به زودی دستگاه شاهنشاهی ایران ورچیده خواهد شد و حاکمیت مؤمنان جهان‌گیر خواهد شد. او در عین آن‌که تابعیت ایران را پذیرفته بود خلیفهٔ کشیش اعظم شام بود و از دولت روم که اینک مسیحی بود هواداری می‌کرد.

نوشتهٔ تبلیغی کشیشان سدهٔ ششم مسیحی این کشیش را به یکی از قدیسان تبدیل کرده است، و لایبور نوشته که شاپور دوم فرمود که اگر شمعون از هواداری دشمنان و جاسوسی برای آنها دست نکشد باید بازداشت و مجازات شود؛ او در کشور ما زندگی می‌کند، از خیرات کشور ما استفاده می‌کند، ولی هوایش به قیصر روم است. برای آن‌که وفاداریش به دولت ایران اثبات شود باید که مانند همهٔ مردم تابع دولت شاهنشاهی مالیات بپردازد.

شمعون به سبب عدم اطاعت از قوانین ایران و تحریک مسیحیان به نافرمانی از قوانین بازداشت و زندانی شد. اتهامی که به او وارد بود خیانت عظمی بود (تحریک به شورش بر ضد دولت ایران و پیوستن سرزمین‌های مسیحیان به کشور روم)، و چون این تهمت بر او اثبات گردید اعدام شد، و پیروانش چون که پس از او دست به فتنه‌هایی در عراق زدند به خوارزم تبعید شدند (حوالی سال ۳۶۲ م). به نظر می‌رسد که اینها نه از بومیان عراق یا خوزستان بل که از همان پناهندگان شامی بوده‌اند که پیشترها به سبب آن‌که زیر فشار رومیان بودند برای حفظ دینشان به ایران گریخته بوده‌اند، و اینک که دولت روم دین مسیحیت را رسمیت داده بود رخ به جانب رومیان برگردانده بودند.

این را از آن رو می‌گویم که در سراسر تاریخ ساسانی دیده نشده که دولت ایران بومیان

یک منطقه را به منطقه دیگری تبعید کرده باشد.

مشکلاتی که مسیحیان در اواخر دوران شاپور دوم برای خودشان ساختند در این حد بود. ولی پس از آن، به سبب مجال گسترده‌ئی که آزادی فعالیت دینی برایشان فراهم آورده بود بر مشکلات خودشان افزودند.

آزادی فعالیت تبلیغی کشیشان در درون سرزمینهای درون کشور ساسانی سبب شد که بخشی از مردم ارمنستان به آن دین بپیوندند. کشیشان ساده‌اندیش که می‌پنداشتند علائم آخزمان و فراگیر شدن دین مسیح و جهان‌گیر شدن «حاکمیت صالحان» نزدیک است و باید که هرچه زودتر دست به کار شوند تا مسیحیت عالم‌گیر شود و «مسیح غائب ظهور کند و ادیان باطل را براندازد و سلطنت جهانی تشکیل دهد و جهان را پر از عدل و داد کند و به صالحان بسپارد»، در سال ۴۴۹ برای تحمیل دین خویش بر مردم ارمنستان اعلان جهاد کردند. محرکان این جهاد فتنه‌گرانه جاسوسان رومی و کمکهای مخفیانه مادی و معنوی دولت روم بود.

رومیان یقین داشتند که اگر یک سلطنت مسیحی در ارمنستان تشکیل شود ارمنستان از ایران خواهد برید و به امپراتوری خواهد پیوست. مردم بیچاره ارمنستان آلت دست اینها و کشیشان اعزامی آنها از شام شده بودند.

انسان هرچه ساده‌اندیش‌تر باشد بیشتر پابند باورها و عقائد موروثی یا اکتسابی خویش می‌شود؛ و هرچه بیشتر پابند این باورها و عقاید شود بیشتر تعصب نشان می‌دهد؛ و هرچه تعصبش بیشتر باشد بیشتر به حقانیت باورها و عقائد خویش و بطلان باورها و عقائد دیگران یقین حاصل می‌کند. در اینجا است که این خطر پدید می‌آید که پیروان دین به تلاش نابودگری دیگران افتند، و خون‌ریزیها و ناامنیها و فسادها و جنایتهای بزرگی در راه تحمیل یک عقیده دینی بر پیروان ادیان دیگر بروز کند و آرامش و امنیت از انسانها سلب شود.

ادیان سامی در تاریخ - از دوران بابلی و آشوری تا کنون که مورد گفتگویمان است - از این دسته ادیان خشونت‌اندیش با طبیعت‌تهاجمی بوده‌اند که هیچ دینی جز دین خودشان را تحمل نمی‌کرده‌اند و در هر شرایطی درصدد اجبار جماعات انسانی به تغییر دادن دینشان و دست کشیدن از خدا یا خدایانشان برمی‌آمده‌اند، که نمونه‌هایش را در دفتر اول دیدیم.

«جهاد» برای براندازی ادیان موجود و تسلط بخشیدن به دین خودی رکن اساسی

همهٔ ادیان سامی در هر زمانی بوده است، و پیروان هرکدام از ادیان سامی از خدای خودشان فرمان داشته‌اند که هرچه خدا و دین در جهان وجود دارد را نابود کنند تا او و دین او جای همه را بگیرد. یعنی هدف از جهاد چیزی جز اجبار جماعات انسانی به تغییر دادن دینشان و درآمدن به دین جهادگران نبوده است.

اساس این عقیده بی‌خبری از جریان تمدن بشری، تعصب دگرستیزانه، توهم‌گرایی و خودشیفتگی ساده‌اندیشانه است که به‌طور عمده ریشه‌های تفکر قبایلی دارد.

پیروان این ادیان گمان می‌کردند که آنچه خودشان دارند (آداب و رسوم و باورهای خودشان) بهترین است، و آنچه دیگران دارند بدترین و درخور نابودی است و باید نابود شود تا دین و سنت‌های آنها همه‌گیر شود. این فرمانی بود که خدای هرکدام از ادیان سامی به‌بندگان خودش که در هر زمانی پیرو یک دین خاصی بودند داده بود، و اینها وظیفه داشتند که فرمان خدایشان را به‌اجرا درآورند.

مسیحیان سده‌های پنجم و ششم مسیحی فرمان خدایشان مسیح را داشتند که بشریت را به «تنها دین حق» که مسیحیت بود درآورند و همهٔ دین‌های موجود را براندازند. در جزوه‌هایی که کشیشان می‌نوشتند و به‌تبلیغ‌گران (واعظان و مدّاحان) می‌دادند تا در جمع عوام بخوانند و مردم را با «تنها خدای برحق جهان» آشنا کنند، وعده داده شده بود که هرگاه بیشینهٔ مردم جهان مسیحی شوند مسیح از آسمان فرود خواهد آمد (منجی ظهور خواهد کرد) و تشکیل سلطنت جهانی خواهد داد و کسانی را که در راه او جهاد کرده‌اند به‌بهترین خوش‌بختی خواهد رساند، دشمنان دین مسیح را به‌کلی نابود خواهد کرد و زمینها و شهرها و آبادیهای دشمنان را به‌بندگان خودش خواهد بخشید.

نومسیحیان برای تحقق بخشیدن به‌این وعده با جان و دل جهاد می‌کردند و حتم داشتند که این وعدهٔ آسمانی حتماً تحقق خواهد یافت و منجی موعود به‌همان زودپها ظهور خواهد کرد و سلطنت‌های موجود را برخواهد انداخت و خودش تشکیل سلطنت جهانی خواهد داد و ثروت‌های جهان را میان پیروان خودش بهره خواهد کرد.

### شورش ضد ایرانی مسیحی‌شدگان در ارمنستان

جهاد مسیحیان در ارمنستان که از حمایت مخفیانه و همه‌جانبهٔ دولت روم برخوردار بود در مدت کوتاهی تبدیل به‌شورش گسترده و جنگ داخلی شد، کشور ارمنستان عرصهٔ جنگ‌های خونین مسیحیان و میتریسنان شد؛ مسیحیان چون‌که از حمایت‌های غیرمستقیم

رومیان برخوردار بودند دست بالا را داشتند و به تخریب ممتلكات و کشتار وسیع میتریسنان دست زدند، خونهای بسیار بر زمین ریخته شد، بسیاری از شخصیت‌های ارمنی دست‌گیر شدند و زیر شکنجه‌های رعب‌انگیز قرار گرفتند، از جمله زنده‌زنده پوست از تنشان برکشیده می‌شد و در میان پوستشان به‌دار آویخته می‌شدند تا مابۀ عبرتِ دیگرانی شوند که بخواهند دینِ کافرانِ «میترس پرست» را همچنان برای خودشان نگاه دارند.

آشوب و ناامنی سراسر ارمنستان را فراگرفت، و این امر ایجاب کرد که دولت ایران برای متوقف کردن جنایتهای جهادگران دست به اقدام جدی بزند. جهادگران شعار ضدایرانی برافراشتند و خواستار جدایی ارمنستان از ایران و پیوستن ارمنستان به دولت روم بودند.

جنایتهایی که کشیشان برای مرعوب کردن مردم و تحمیل مسیحیت بر جماعات انسانی در این دوران از خودشان بروز دادند بیرون از وصف است. چون که جهاد به اوج رسید و به نظر کشیشان می‌آمد که با توفیق خدایی همراه است رهبران جهاد در فکر قبضه کردن قدرت افتادند و شورش جهادگران تبدیل به جنبش سیاسی شد. وزگ سیونیکی مرزبان ارمنستان که از خاندانهای بزرگ ارمنی بود توسط شورشیان دست‌گیر و زیر شکنجه مجبور به پذیرش مسیحیت شد. بسیاری دیگر از شخصیت‌های ارمنی به سرنوشت او دچار آمدند. شمار بسیاری از شخصیت‌های دینی و کشوری و لشکری از ارمنستان گریختند و شورشیان تشکیل سلطنت دادند، مهرباها (نیایش‌گاههای میتر) را تبدیل به کلیسا کردند و بت عیسا را به جای پیکره میتر نهادند؛ آتش آذرگاهها را خاموش و آذرگاهها را ویران کردند، و شخصیت‌های غیرمسیحی ارمنی که به اسارتشان می‌افتادند را مورد شدیدترین شکنجه‌ها و فشارها قرار دادند تا تغییر دین دهند و دیگران نیز به هراس افتند و از ارمنستان بگریزند.

شورش ارمنستان درست در زمانی اوج گرفت که یزدگرد دوم در شرق ایران زمین درگیر واپس زدن خزش بزرگ جماعات تورکان نورسیده در سرزمینهای هیرکانیه بود (جائی که منطقه میانی تورکمستان کنونی است و روزگاری زمینهای قبایل ایرانی داهه بود).

ارمنیهای مسیحی شده امیدوار بودند که همین که قیام کنند دولت روم به یاری آنها خواهد شتافت. این شورش که به یک جنگ دینی تمام عیار تبدیل شده بود دو سال ادامه یافت.

از بخت بلند ایران، در آن گیرودار، قیصر روم گرفتار جلوگیری از هجوم هونها به مرزهای شمالی امپراتوری شد و نتوانست که به وعده‌هایی که برای ارمنیها فرستاده بود عمل کند.

اعلان جهاد رهبران مسیحی ارمنستان برضد ایران چنان در مسیحیان میان‌رودان (عراق) مؤثر افتاد که بیم آن می‌رفت که در میان‌رودان نیز شورش ضد ایرانی مسیحی‌شدگان برپا شود.

این اعلان جهاد در سربازان مسیحی سپاه همراه یزدگرد نیز اثر نهاد، و به نظر می‌رسد که نوعی عدم اطاعت از شاه در هنگام درگیری با تورکان در ارتش پدیدار شده بود، زیرا یزدگرد سربازان مسیحی سپاه از آرامی تبار و خوزی تبار را مرخص کرد.

ارمنستان برای ایران اهمیت استراتژیک داشت. این کشور از دوران پارتیان تا آن زمان به عنوان یک سرزمین حائل در میان دو کشور ایران و روم عمل کرده بود. پیش از آن نیز بخشی از پادشاهی ماد و شاهنشاهی هخامنشی بود. مرزهای ارمنستان تا فرات شمالی گسترده بود. یک سر ارمنستان ملاطیه در اناتولی بود و سر دیگرش به اورمیّه می‌رسید. این کشور از سوئی با آذربایجان و از سوئی با میان‌رودان همسایه بود. راه حمله رومیان به آذربایجان از درون اناتولی از روی ارمنستان می‌گذشت. هرگونه سلطنتی که در ارمنستان تشکیل می‌شد اگر زیر کنترل ایران نمی‌بود خواه و ناخواه زیر نفوذ رومیان درمی‌آمد و برای ایران خطرآفرین می‌شد.

اگر ارمنستان به دست رومیان می‌افتاد دشمن از شمال و غرب همچون دو سر گازانبر میان‌رودان را احاطه می‌کرد. از این گذشته راه ایران به تنها بندر ایرانی بر کرانه شرقی دریای سیاه، یعنی بندر لاتکیه در غرب گرجستان، از درون ارمنستان می‌گذشت؛ و اگر ارمنستان از ایران جدا می‌شد این بندر مهم و استراتژیک به دست رومیان می‌افتاد، و نه تنها لطمه بزرگی به بازرگانی جهانی ایران می‌زد بل که گرجستان نیز از دست می‌رفت و به منطقه نفوذ رومیان تبدیل می‌شد.

نگاهداری ارمنستان در حیطه نفوذ و سلطه دولت ایران برای ایران دارای اهمیت ویژه بود. دولت ایران گزینه‌ئی جز نگهداری کنترل بر ارمنستان نداشت.

تاریخ ایران با سرکوب دینی بیگانه بود، و قوم ایرانی که ذاتاً و بنابر آموزه‌های دینش و بر پایه یک سنت هزار ساله به همه ادیان جهان احترام می‌نهاد ضدیت دینی را نمی‌شناخت. در همه دوران تاریخ اقوام درون قلمرو شاهنشاهی از آزادی کامل و همه‌جانبه

دینی برخوردار بودند که نمونه‌های را پیش از اید دیدیم؛ و ایرانیان تنها قومی در جهان بودند که همهٔ دینها را در کنار دین و آئین خودشان تحمل می‌کردند. ولی اکنون در ارمنستان وضعی به‌پیش آمده بود که برای دولت ایران قابل تحمل نبود. اعلان جهاد برای تحمیل مسیحیت به‌مثابهٔ اعلان جدایی ارمنستان از ایران و پیوستنش به قلمرو دولت روم بود، و دولت ایران می‌بایست که برای رویارویی با این خطر جدی دست به کاری می‌زد. به نظر می‌رسد که زمانی که در ارمنستان اعلان جهاد شد مهرنرسی دیگر زنده نبود، زیرا از آن‌پس در رخدادها نامی از او در میان نیست.

یزدگرد دوم پس از پرداختن به مرزهای شمالی کشور و دور کردن خطر تورکان خزنه عازم ارمنستان شد. به علت گرفتاری دولت روم در درگیری با خزش بزرگ قبایل هونها که در صدد دست‌اندازی به درون مرزهای شمالی امپراتوری بودند امید شورشیان به امداد دولت روم ناکام ماند، شورش سرکوب شد، رهبران شورش دست‌گیر و زندانی شدند، وزگ سیوینکی به اتهام همدستی با دشمن ایران و ارمنستان از مرزبانی ارمنستان برکنار شده اموال و املاکش مصادره شد، افسری از خاندان ساسانی به مرزبانی ارمنستان منصوب شد، ایران امبارگ‌بد که نامش به‌دین شاپور بود مرزبان ارمنستان شد و رهبران طراز اول شورش را که عموماً کشیش بودند به فرمودهٔ یزدگرد اعدام کرد؛ ولی نومسیحیان ارمنی مورد تعرض قرار نگرفتند.

سپس به فرمودهٔ یزدگرد اعلان شد که مردم ارمنستان در انتخاب دین و مذهب خویش آزادی کامل دارند و کسی به جرم مسیحی شدن مورد پی‌گرد قرار نخواهد گرفت.

نیز، یزدگرد به بهدین شاپور فرمان داد که برای بازسازی خرابیهائی که جنگهای داخلی دو ساله به بار آورده بود اقدام عاجل و کارساز انجام دهد. مردم ارمنستان از پرداخت مالیات دو سال گذشته و سال آینده معاف شدند تا نسبت به ایران رضایت خاطر حاصل کنند.

شماری از مسببان اصلی فتنه که دست‌گیر شده بودند به ایران فرستاده شدند. اینها چون که کشیش بودند در میان رودان توسط دادورزان (قاضیان) مسیحی محاکمه شدند، اتهام خیانت به وطن و بر هم زدن نظم و امنیت عمومی و تخریب ممتلكات مردم بر آنها ثابت شد و محکوم به اعدام شدند (سال ۴۴۶).

تبلیغ‌گران مسیحی در سدهٔ بعدی به دروغ نوشتند که شاه ایران اینها را به زندان کرد تا مجبور به ترک مسیحیت و پذیرش دین ایرانی کند، و چون که اینها شهید شدن را بر

پذیرش کفر و الحاد ترجیح دادند در زیر شکنجه به کشتن رفتند. به دنبال این اقدامات که بدبینی شدیدی را در دستگاههای دولت ایران نسبت به مسیحیان پدید آورده بود، پاک‌سازی دستگاههای حساس دولتی از شخصیت‌های مسیحی در میان‌رودان و خوزستان آغاز شد، و بسیاری از مسیحیان از مناصب تصمیم‌گیر برکنار شدند.

دیگر در ایران شخصیت‌باتدبیری همچون مهرنرسی وجود نداشت که در چنین شرایط حساسی عاقلانه‌ترین راه را برگزیند تا کارگزاران دستگاههای دولتی به صرف مسیحی بودن صدمه نبینند. در نتیجه در عراق و خوزستان در میان پیروان دودین مسیحی و ایرانی شکاف ژرفی افتاد که تا واپسین روزگار ساسانی ادامه یافت. باعث این شکاف نیز کشیشان مسیحی بودند که جهاد دینی را به شکل ضدیت با ایران و علاقه به پیوستن به امپراتوری روم درآورده بودند و می‌پنداشتند که با جهان‌گیر شدن امپراتوری روم منجی موعود آسمانها از آسمان به زیر خواهد آمد و تشکیل سلطنت خواهد داد و «جهان را به صالحان خواهد سپرد».

### نزاع کشیشان بر سر لاهوت و ناسوت عیسا مسیح

مسیح از یک خانواده فقاهتی قوم اسرائیل بود، و مریدانی که پس از او آئین وی را تبلیغ کردند از قوم اسرائیل بودند. پیروان مسیح نیز در کشورهای سوریه و فلسطین و میان‌رودان عموماً از سامیها و همنژادان سریانی و آرامی آنها بودند. در خاک ارمنستان نیز مسیحیت به آن سبب پروبال گرفت که بخش بزرگی از جمعیت ارمنستان به ویژه در نواحی فرات شمالی را جماعات آشوری و سریانی تشکیل می‌دادند. علت اختلاف و ستیز دائمی خاندانهای قدرت‌مند در ارمنستان نیز همین وضع چند قومیتی در آن کشور بود که رقابت قدرت شدیدی را باعث شده بود.

مسیحی‌شدگان عراق و خوزستان از اقوام آرامی و خوزی بودند. مسیحی‌شدگانی که نامهای ایرانی داشتند و خوزستانی بودند نیز از قوم خوزی بودند. رهبران مسیحیان عراق و خوزستان نامهایی چون ماروتا، برصوما، اسحاق، یهب الله، عبدا، الیعازار، یوحنا، فیطیون داشتند، که نشان‌گر آن است که عموماً سریانی‌تبار و آرامی‌تبار بودند.

همزمان با فتنه‌های ارمنستان، نزاع فکری نوینی بنام «لاهورت» و «ناسوت» (ذات خدایی و ذات انسانی) در محافل مسیحی شرق و غرب امپراتوری روم عکس شد که در مدت

کوتاهی کلیساهای شرقی و غربی را دو شقه کرد و درگیری شدیدی میان طرفداران دو مذهب مسیحی برپا شد که تا جهاد پیروان دو مذهب با همدیگر بر سر تصرف کلیساها و کشتار یکدیگر به جلورفت و به‌بریدن کامل مسیحیان ایران از وابستگی به کلیساهای رومی و تغییر نگرش آنها نسبت به مسیحیت رومی انجامید.<sup>۱</sup>

هرکدام از اقوام خاورمیانه‌یی که مسیحی شده بودند شخصیت مسیح را بر مبنای بینش کهن فرهنگی و دینی و بنا بر افسانه‌های خودشان ساخته بودند. برای رومیان و مردم اناتولی و نیز ارمنیها که از میتراسنه به مسیحیت رسیده بودند همه خصوصیات میترا به مسیح انتقال یافته بود، مسیح عین خدا و ذات خدا بود که به صورت انسان تجلی یافته بود، در همان روزی متولد شده بود که میترا تولد یافته بود (نخستین شب زمستان)؛ بت او در همان «مِهاو» (جایگاه مهر) نهاده شده بود که پیشترها بت میترا نهاده شده بود؛<sup>۲</sup> معبد او همان نیایش‌گاه پیشین میترا بود، و نماز به درگاه او همان سرودهایی بود که پیشترها به آهنگ ساز برای میترا خوانده می‌شد، ولی اکنون نام مسیح جای نام میترا گرفته بود. مسیح نزد اینها همه خصوصیات میترا را با خود داشت ولی او نه میترا پسر آسمان بل که ایسوس (تلفظ یونانی یشوفا) پسر آسمان بود.

برای جماعتی که از مانویت به مسیحیت درآورده شده بودند نیز مسیح همان عیسی آسمانی مانی بود که تجلی ذات خدا به شمار می‌رفت و همچون خود خدا در کائنات دخل و تصرف داشت.

۱. لاهوت و ناسوت دو عبارت آرامی‌سریانی است که اسرائیلیان نیز به کار بردند، و از دو نام «ایل» و «ناس» با پس‌آوند «وت» ساخته شده است. لاهوت یعنی مربوط به ایل (خدا)؛ و ناسوت یعنی مربوط به ناس (مردم/ انسان). از همین ترکیب است عبارتهای «ملکوت» (مربوط به سلطنت)، «جبروت» (مربوط به زور)، «طوروت» که عربها تورات گفتند (مربوط به کوهستان)، «عُفروت» که عربها عفریت گفتند (مربوط به زیر زمین)، «زک‌اوت» که عربها زکوت/ زکات گفتند (مربوط به پاکیزی)، «صل‌اوت» که عربها صلوات/ صلوات گفتند (مربوط به وصل/ برقراری رابطه)، «صبابوت» که صفت «یهوه» خدای آتش‌فشانی اسرائیلیان باستان بوده (مربوط به فروریزندگی)، «بره‌اوت» که اکنون «برهوت» گوئیم (مربوط به بر/ بیابان)، و بسیاری واژگان دیگر از جمله تابوت که شاید تلفظ یونانی «عتابوت» باشد (مربوط به عتاب/ تختی که خدا رویش می‌نشسته و موس را به حضور می‌پذیرفته). تابوت را اکنون «تابوه» گویند، یعنی مقدس‌ترین مقدسهای معنوی.

۲. مهراوه را سریانیها مهرا به گفتند و به معنای معبد بود. عربها بعدها آن را «محراب» تلفظ کردند که تا امروز مانده است.

برای مصریان و بخشی از شامیان که از فرهنگ دیرینه مصری به مسیحیت درآمده بودند مسیح شکل دیگری از فرعونان کهن مصر بود، روح خدا در رحم یک دوشیزه (مریم عذراء) نهاده شده بود و به شکل یک انسان بر زمین آمده بود تا سلطنت کند؛ لذا ذات مسیح ترکیبی از خدا و انسان بود (روح خدا و تن انسان، لاهوت و ناسوت).

برای یونانیان که از دیرباز زیر تأثیر فرهنگ دینی مصریان بودند (و این را در جای خود دیدیم) مسیح دارای خصوصیت مشابه مسیح مصریان بود؛ زیرا در فرهنگ یونانیان نیز خدا یک ذات انسان‌گونه بود، و این را در جای خود ضمن سخن از دین و خدایان یونانی و سخن از خدایی اسکندر و جانشینانش دیدیم.

برای یهودان مسیحی شده در فلسطین و برای بومیان میان‌رودان نیز مسیح شکل دیگری از پیامبرشاهان کهن اسرائیل و بابل و آشور بود، یعنی مردی که آفریده شده بود تا پیامبر شاه باشد؛ و گرچه گزیده خدا بود ولی خدا نبود و ذات خدایی نیز در او نبود بل که گزیده و معصوم بود و برای اداره امور جهان همواره از خدا رهنمود می‌گرفت و احکام و قوانین را از راه وحی خدا دریافت می‌کرد.

چنین بود که در میان جماعات مسیحی شده خاورمیانه غربی تا نیمه‌های سده پنجم مسیحی سه مسیح با سه ویژگی وارد باورهای دینی شد: یکی خدای کامل، یکی انسان خدا، و دیگری انسان گزیده آسمان و پیامبر خدا. و در محافل دینی مسیحیان بر سر ذات عیسا مباحثی پدیدار شد و اندک اندک اوج گرفت، و رساله‌ها و نامه‌ها و کتابهائی توسط کشیشان پیرو هر کدام از سه طرز فکر نوشته و منتشر شد، و محافل دینی و کشیشان بزرگ پیرو هر کدام از سه طرز فکر را رو در روی همدیگر قرار داد و به مناظره افکند، که داستان دراز و اندوه‌باری دارد. شدیدترین اختلافها میان کشیشان معتقد به خدایی کامل عیسا (طرز فکر برآمده از دین میترائییه و کشیشان معتقد به نیمه خدایی عیسا (طرز فکر برآمده از دین فرعونئی) بود.

معتقدان به انسان و نبی بودن عیسا که در عراق و فلسطین و شمال آفریقا بودند چنان در اقلیت بودند که به کلی از منازعات برکنار ماندند و معتقدان به دو طرز فکر دیگر را مشرک می‌نامیدند. از این طرز فکر سومی مسیحیتی شکل گرفته بود که یک کشیشی به نام آریائوس / آریوس که در اوائل سده چهارم مسیحی در لیبی ظهور کرده بود باورهایش را تئوین و تبلیغ کرده بود؛ و این تنها مسیحیت توحیدی برآمده از باورهای یهودیت بود،<sup>۱</sup>

۱. مسیحیت مورد محبتی که در آیات قرآن دوران مکی و سالهای اولیه مدنی بازتاب یافته است

ولی پیروانش در اقلیت و همواره مورد اذیت و آزار بودند؛ زیرا کلیساهای دو مسیحیتِ دیگر اینها را به خاطر آن که گفتند عیسا بشر و برگزیدهٔ خدا بوده است کافر می‌شمردند. با اوج‌گیری منازعاتِ لاهوتی/ ناسوتی، بسیاری از کشیشانِ دو طرفِ یکدیگر را تکفیر کردند، و شماری از کشیشانِ از این یا آن طرف در شهرهای مسیحی‌نشین در فتنه‌ها به‌دار آویخته شدند. در هر شهری طرف‌داران هر کدام از دو مذهب که قوی‌تر بودند کشیشان معتقد به مذهب دیگر را بازداشت و شکنجه می‌کردند که توبه کند و به‌دین درست درآید، و چون که مقاومت انجام می‌گرفتند طرفِ مغلوب معمولاً در زیر شکنجه کشته می‌شد.

گزارشهای نسبتاً مفصلی از کشته شدن کشیشان در مسیر تحمیل مذهب در تألیفات سده‌های پنجم و ششم مسیحیان برای ما بازمانده است که خواندنشان انسانهای نیک‌اندیش را به‌ترحم درمی‌آورد که بدبختهای توهمزده برای تحمیل دینشان بر دیگران یا حفظ دینشان چه رنجها می‌کشیده‌اند.

یک جنبه از نزاع این «اصولیین مسیحی» بر سر آن بود که آیا مریم که عیسا در شکمش پرورده شده بوده خدا است یا مادر خدا یا یک بشر معمولی ولی با تقدس ویژه؟ و آیا بدن مادی عیسا خدا بوده یا ذاتِ عیسا خدا بوده و بدن مادیش بشر؟ اگر او خدای مجسم بود پس او با همان بدنش به آسمان صعود کرده است و اکنون با همان جسم مادی در آسمان می‌زید؛ و چون هنگام ظهورش فرارسد به همان شکل و هیأتی از آسمان فرود خواهد آمد که در روز صعودش به آسمان داشته است. اما اگر بدن مادیش بشر بوده، این بدن وقتی بر دار زده شده همچون هر بشر دیگری مرده است و آن که در آسمان است ذاتِ عیسا است نه تنِ خاکی او.

آنها که عیسا را همچون میت‌رای رومیان و ارمنیان و اناتولیان خدای مجسم می‌دانستند گفتند که عیسا با بدن خاکیش به آسمان رفته است و اکنون در آسمان خدایی می‌کند و به وقت مناسب به زمین بر خواهد گشت.

آنها که همچون مصریان و یونانیان باستان عیسا را نیمه‌خدا می‌دانستند می‌گفتند که ذات او به آسمان رفته نه بدن خاکیش، و آن که خدا است ذاتِ عیسا است نه جسم او. به عبارتِ دیگر، نزاع کشیشانِ پیرو دو مذهب بر سر این بود که عده‌ئی می‌گفتند

---

همین مسیحیت است. داستانهای قرآن کریم دربارهٔ مسیح و مریم نیز همسانِ داستانهای اینها است.

شخص عیسا با جسم و روحش خدا بوده است و آن عیسا که اکنون در آسمان است و خدایی می‌کند همان تنِ خاکی عیسا است؛ و عدهٔ دیگری می‌گفتند که تنِ خاکی عیسا خدا نبوه ولی روحش خدا بوده و اینک روحش در آسمان است و خدایی می‌کند.

این مسئله اساساً به آن علت مطرح شده بود که این بحث در میان کشیشان به پیش کشیده شده بود که اینک که مسیحیت تبدیل به دین رسمی دولت امپراتوری شده و جهان‌گیر شده و هنگام ظهور مسیح فرارسیده است و او به زودی ظهور خواهد کرد آیا همان بدن عیسا که پیشتر در میان مردم بوده ظهور خواهد کرد یا روح خدای آسمانی که پدر عیسا است به بدن دیگری وارد خواهد شد و دیگر باره همچون بارِ پیشین خواهد آمد تا بر جهان سلطنت کند.

در اینجا بود که کشیشان یک طرف می‌گفتند که شخص عیسا زنده و غائب است و در آسمان است و به زودی بر خواهد گشت. و کشیشان طرفِ دیگر می‌گفتند که تن عیسا زنده نیست و روحش زنده و غائب است و در آسمانها است و به زودی همچون بارِ قبلی خواهد آمد.

به بیان دیگر، عده‌ئی از اصولیون مسیحی معتقد به وحدت لاهوت و ناسوت در شخص عیسا مسیح بودند، و عده‌ئی دیگر معتقد بودند که ناسوت مسیح (تن خاکی مسیح) سوای ذات لاهوتی او است. دستهٔ اول می‌گفتند که مسیح خدای مجسم است که برای مدتی بر زمین آمده سپس به آسمان برگشته است؛ از این رو مریم را باید مادر خدا نامید و در مریم نیز خدایی جستجو کرد. نتیجهٔ این نظریه سه خدایی بودن جهان (نظریهٔ اقانیم ثلاثه) بود که یکی در آسمانها می‌زیست و خدای ازلی و ابدی و آفریدگار جهان بود؛ دیگری عیسا مسیح بود که غائب بود و معلوم نبود در کجای آسمان یا زمین است؛ و سومی مادرش مریم بود، که در عین حالی که همه می‌دانستند که مرده است عقیده بر آن بود که در میان مردم می‌زید و هرگاه لازم باشد برای مدد کردن به مسیحیان در این سو و آن سوی جهان حاضر می‌شود.

دستهٔ دوم می‌گفتند که تنِ خاکی عیسا یک موجود بشری است که توسط عملِ خدا در رحم مریم پدید آمده (خدا با مریم در آمیخته است، همانند در آمیختن خدا با مادر فرعون و مادر اسکندر)، و روح خدایی که در تنش دمیده شده او را خدایی بخشیده است؛ پس باید او را پسر خدا نامید ولی مادرش مریم مادر عیسا است نه مادر خدا.

بنابر این عقیده خدای حقیقی ایل‌یهوه بود، و عیسا تجلّی ذات او بر زمین، و

مادرش مریم یک ذات مقدس بود اما نمی‌شد که او را خدا لقب داد. این باور برخاسته از باورهای دینی مصریان باستان را کشیشی به نام نسطوریوس در انتاکیه تئوریزه کرده بود.

نسطوریوس به اتهام این که به‌خدایی تن مسیح عقیده نداشت به حکم کلیسای شهر افسوس تکفیر شد، و به‌لیبیا تبعید شد سپس در مصر درگذشت (۴۳۱م). پیروان نسطوریوس در سرزمینهای امپراتوری روم توسط کشیشان مخالف مذهب او مورد سرکوب واقع شدند و پیوسته به ایران می‌گریختند.

آزادی فعالیت‌های دینی در ایران به‌این مهاجران امکان داد که در شهرهای حرّان و نصیبین و گوندشاپور مستقر شوند و به تبلیغ بپردازند.

البته در دوران سرکوب مسیحیان که ناشی از جهاد کشیشان ارمنستان برضد ایران بود این بیچاره‌ها هم برای مدت زودگذری از آزار و فشار مصون نماندند، زیرا اینها نیز در ارباب و فشار مردم برای تغییر دادن دینشان دست کمی از بقیه مسیحی‌شدگان نداشتند.

سرانجام، در محافل مسیحی شمال میان‌رودان، طرف‌داران تجزیه لاهوت و ناسوت بر رقیبان پیروز آمدند و رقیبان مذهبی‌شان را قلع و قمع کردند و راه خودشان را از راه کلیسای غربی جدا کردند. این امر سبب شد که مسیحیان میان‌رودان (پیروان مذهب نسطوری) به‌طور کلی با کلیسای رسمی امپراتوری قطع رابطه کنند و کلیسای نصیبین را مرکز دینی خویش قرار دهند. این عمل با تصفیة بسیار خشونت‌آمیز کشیشان مخالف مذهب نسطوری همراه بود، چنان‌که «بابوای» رئیس کلیسای نصیبین که طرف‌دار وحدت لاهوت و ناسوت بود، به حکم برصوما (جانشین نسطوریوس) بازداشت و زندانی شد (حوالی ۴۵۱) و پس از آن که حکم کفرش را برصوما صادر کرد او را از سرانگشتانش آویختند، و زیر شکنجه شدید قرار دادند تا توبه کند، و چون توبه نکرد او را در زیر شکنجه کشتند.

نزاع طرف‌داران دو مذهب تا زمان درگذشت یزدگرد دوم در اوج خود بود. دولت ایران نیز از نسطوریها به‌سبب ضدیتشان با دین رسمی دولت روم حمایت و رهبران‌شان را تقویت می‌کرد. رهبران نسطوریها نیز به‌سبب نوازشهایی که از دولت ایران می‌دیدند بسیاری از سنت‌های دینی‌شان که با طبع بشر ناسازگار بود را رها کردند، پذیرفتند که غذای لذیذ بخورند و ازدواج و توالد و تناسل کنند، ژنده‌پوشی نکنند، شادی را تحریم نکنند، در جشنها شرکت کنند، و نعمتهای خدادادی را با زهد خشک و زیان‌بار کفران نکنند.

نزاع مذهبی مسیحیان و افشاگریهای کشیشانشان برضد یکدیگر و جهاد خونینی که برای تصفیۀ یکدیگر به راه افکندند، از سوئی سبب شد که از آن‌پس کسی در کشور ساسانی زیر تأثیر تبلیغات مسیحیان قرار نگیرد و به‌اندیشۀ تغییر دادن دین خودش نه‌افتد؛ و از سوی دیگر رابطهٔ مسیحیان ایران با دولت روم برای همیشه قطع شد، و مسیحیت از حالت دین سیاسی بیرون آمد. همین امر سبب شد که دولت ایران در سیاست خود نسبت به رعایای مسیحی کشور تجدید نظر کند و به‌دوران سرکوب دینی فعالین مسیحیان خاتمه داده اجازه دهد که مسیحیان بار دیگر در ادارات دولتی به‌کار گمارده شوند.

اما رخدادهای ارمنستان و پی‌آمدهای آن همهٔ محافل دینی کشور را نسبت به مسیحیان بدبین کرده بود، و هر مسیحی‌ئی به‌صرف مسیحی بودن به‌نظر آنها عامل بیگانگان و دشمنان شمرده می‌شد؛ و این کاری بود که تعصب خشک کشیشان و خشونت‌های بی‌حد آنها در معامله با میتریسنان و مزدایسنان و آئین مزدایسنه بر سر مسیحیان ایران آورده باعث تردید ایرانیان نسبت به وفاداری مسیحیان به‌دولت ایران شده بود.

در کنار باورهای میتراپی و فرعون‌ی که گفتیم دو مسیحیت متنازع را شکل داد، باورهای مانویان مسیحی شده نیز مسیحیت زهدگرای خودآزار به‌وجود آورد. این مذهب در سدهٔ ششم مسیحی رهبرشان یک کشیش اسرائیلی تبار به‌نام یعقوب برادعی بود. برادعی با تاثیرهای بسیاری که از زهد مانویان شامی گرفته بود در نیمهٔ این سده کلیسای خودش را در فلسطین بنیاد نهاد، کوشید که دین مسیح را از آرایش بت‌پرستانه پاک‌سازی کند، تبلیغ‌گر بسیار پرکاری بود، و توانست که برخی از یهودیان را نیز به‌دین مسیح درآورد.

از این‌پس این بخش از مسیحیان غیر بت‌پرست خاورمیانه مذهبشان به‌یعقوب برادعی منسوب شده یعقوبی نامیده شدند. از آنجا که دین اینها با دین رسمی کلیساهای مورد حمایت دولت روم همسانی نداشت سرکوب گستردهٔ پیروان مذهب یعقوبی توسط کشیشان کلیساهای رسمی دولت روم با استفاده از دستگاه سرکوب دولتی به راه افتاد، و بسیاری از رهبران‌شان از بیم جان‌شان و به‌خاطر حفظ دینشان به‌درون عراق گریخته به‌دولت ایران پناهنده شدند، و برخی نیز به‌درون عربستان گریختند و شماری از آنها در میان قبایل حجاز شدند.

اینها در حقیقت خویش مانویانی با نام مسیحی بودند که مانویت را گم کرده بودند. پیروان مذهب آریوسی که گفتیم یک‌تا‌پرست بودند و عیسا مسیح را پیامبری همسان

دیگر پیامبران اسرائیلی می‌شمردند بیشترین آزار را از جانب سه مسیحیتِ دیگر می‌کشیدند. اینها نیز همواره در آوارگی در دیارهای دوست می‌زیستند، و شمار بسیاری از آنها به‌درون عربستان رفتند و در میان قبایل عرب به‌تبلیغ یکتاپرستی پرداختند، و در زمینه‌سازی برای پیدایش یکتاپرستی و عقیده به نبوت و قیامت و حشر و نشر در میان قبایل عربستان نقش اساسی داشتند.

در زمان یزدگرد دوم کشیشان مورد حمایت دولت روم برای تبلیغ مسیحیت در میان قبایل شمالی و شرقی عربستان که سرزمینشان در درون مرزهای کشور ساسانی بود فعالیت می‌کردند، زیرا رومیان چشم طمع به این مناطق داشتند و امیدوار بودند با گسترش مسیحیت در این مناطق زمینه‌های پیوستن این سرزمینها به امپراتوری روم فراهم گردد.

در آن زمان حاکمیت منطقه شرقی عربستان در غرب دریای پارس (اکنون استان منطقه شرقی عربستان) در دست رئیس قبایل عبدالقیس بود که لقب «اسپ‌بد» گرفته بود. این اسپ‌بد دین مسیح را پذیرفت و نسبت به دولت روم علاقه نشان داد. دربار ایران تصمیم به بازداشت او گرفت، و او به شام گریخت. فرمان‌ده رومی لشکرهای عرب در شام از او به گرمی استقبال کرد و سپهبدی عربها را به او سپرد. از آنجا که بیم آن می‌رفت که در میان قبایل عبدالقیس فتنه‌های ضد ایرانی برپا شود دربار ایران برای استرداد اسپ‌بد با دربار روم وارد مذاکره شد، ولی از نتیجه این مذاکرات خبری به دست داده نشده است.

در همین زمان کشیشان فرستاده دولت روم در میان قبایل لخمی که امارت حیره در جنوب فرات و شرق عربستان را داشتند نیز تبلیغ می‌کردند، و بخشی از لخمی‌ها به مسیحیت گرویدند. پس از آن که نزاعهای مسیحیان به پیش آمد نفوذ کشیشان رومی از مناطق عرب‌نشین ایران نیز ورچیده شد و یعقوبیان و آریوسیان امکان یافتند که در میان اینها به تبلیغ پردازند. از آن پس مسیحیت در میان عبدالقیس و لخمی‌ها با آهنگی کند رو به گسترش نهاد، چنان‌که تا اواخر سده ششم مسیحی همه عبدالقیس و همه لخمی‌ها مسیحی شده بودند و از مذهبی پیروی می‌کردند که ترکیبی از دو مسیحیت یعقوبی و آریوسی با مایه‌هایی از باورهای دیرینه عربی بود. مردی به نام بحیرا راهب که نامش در سیره پیامبر اسلام آمده و گفته شده که پیامبر در جوانیش با او ارتباط یافت و او نشانه‌های نبوت را در محمد دید، کشیشی از همین قبایل عبدالقیس بود که در شمال غرب عربستان در درون مرزهای امپراتوری روم بر سر راه کاروان‌رو حجاز و شام یک مرکز تبلیغی دائر کرده بود و کاروانیان حجازی را مهمان می‌کرد و برایشان داستانهای انبیای اسرائیلی می‌گفت و برای

مسیحیت تبلیغ می‌کرد. شاید او نوادهٔ همان اسپد بوده است.

قبایل شمال عربستان (بیابانهای شام) در درون مرزهای امپراتوری روم نیز اندک اندک به مسیحیت گرویدند، چنان‌که تا نیمه‌های سدهٔ ششم مسیحی قبایل تغلب و کلب و جذام و بلقین و بلّی و عامله و تنوخ و بهراء و غسان و نمر و ایاد و یک قبیله از بنی تمیم به مسیحیت گرویده بودند. اینها نیز عمدتاً از مسیحیتی پیروی می‌کردند که ترکیبی از باورهای یعقوبیان و آریوسیان با مایه‌هایی از باورهای عربی بود.

تبلیغ‌گران این مسیحیت نوین تا پایان سدهٔ ششم مسیحی زمینه‌های همه‌گیر شدن باورهای توحیدی را در عربستان فراهم آوردند، و به‌تأثیر از داستانهای تبلیغی اینها همزمان با بعثت نبی اکرم اسلام چند مدعی نبوت در میان قبایل شرق و غرب و شمال و جنوب عربستان ظهور کردند که داستانشان در سیره‌ها آمده است و جای سخن درباره‌شان در اینجا نیست.

مسیحیان عراق و خوزستان و نیز عربهای مسیحی‌شده در درون مرزهای ایران و روم در اواخر دوران ساسانی - علاوه بر نسطوریها - عمدتاً پیرو مسیحیت نوین برآمده از باورهای یعقوبیان و آریوسیان بودند. آن مسیح و مسیحیتی که در قرآن شناسانده شده است همین مسیح و مسیحیت است. نزاعی که در قرآن با باورهای شرک‌آمیز مسیحیان بیان شده است نیز بازتاب‌دهندهٔ تعارض مذهب آریوسیها با مسیحیت شرک‌آمیز رومی است.

چون اسلام ظهور کرد و سپس راه جهاد برای نشر دین گرفت، به‌خاطر همسانی توحید و نبوت اسلام با مسیحیت نوین یادشده، پیروان این مذهب در سراسر خاورمیانهٔ غربی در مدت بسیار کوتاهی در اسلام حل شدند، و مسیحیت رومی که گفتیم برآمده از باورهای میتراپی و فرعون‌ی بود با یک مسیح سه‌چهره (پدر خدا، پسر خدا، روح مقدس) تا امروز - با تحولاتی که در طول زمان پذیرفته - برجا مانده است.

بازماندگان پیروان مذهب یعقوبی در مصر و شام نیز تحولاتی در مذهبشان پدید آمد و شکل نوینی به مذهبشان داده شده به‌دین رسمی مسیحیت نزدیک شد. لذا آنچه که اکنون با عنوان «ژاکوبین» (یعقوبیان) در میان پژوهش‌گران مذاهب مسیحی شناخته می‌شود آن مذهب اصلی یعقوبی نیست بل که شکل تحول‌یافتهٔ آن است.

ولی از مسیحیت آریوسی هیچ نمانده است، زیرا آنها خیلی زود در اسلام حل شدند. ضمن سخن از مانی دیدیم که عیسای آسمانی مانی نه عیسا پسر مریم یهودی اهل ناصره بل که یک ذات نورانی و روح خالص بود. این عیسا در آغاز آفرینش جهان به‌عنوان

یکی از ایزدان توسط اورمزد منصوب شده بود تا دست آدم را بگیرد و او را راهنمایی کند که فریب ابلیس را نخورد. مانویانی که بعدها مسیحی شدند این عیسا را با خودشان وارد مسیحیت کردند. مسیحی‌شدگانی که از میترائیسم به مسیحیت رسیده بودند نیز اوصافِ میتر را به عیسا دادند که به نوبه خود خدای نورانی و آسمانی بود. لذا عیسای مسیحیتِ رومی از سده پنجم به بعد خدائی بود با صفت‌های میتر و صفت‌هایی که مانی به عیسای آسمانی داده بود. از جمله ویژگی‌های میتر که به عیسا داده شد زادروز میتر بود که به زادروز عیسا تبدیل شد. از جمله آئین‌های دیگر مربوط به میتراپیان که به عیسا داده شد روز عروج فروهرها بود که به روز عروج عیسا به آسمان تبدیل شد و روز تطهیر (پاک‌شدگی) نام گرفت، و اکنون «عید پاک» است. چند روز تفاوتی که میان عروج عیسا و عروج فروهرها وجود دارد ناشی از اختلاط در تقویم رومی است. این تفاوت ناشی از اختلاط در تقویم رومی در چند روز تفاوتِ زادروز میتر و عیسا نیز دیده می‌شود.

سنت اوگوستین که نام‌دارترین حکیم الهی و مُتکَلِّم بسیار زبردست تاریخ مسیحیت شمرده می‌شود،<sup>۱</sup> پس از آن که از یک متفکرِ فعالِ مانوی به یک متفکرِ فعالِ مسیحی تبدیل شد با توشه‌های پرباری که از نوشته‌های مانی گرفته بود بسیاری از ویژگی‌های مانی را برای عیسا مصادره کرد. او در پروردنِ باورهای مسیحیتِ رومی و شخصیتِ عیسا مسیح نیز با استفاده از اوصافی که مانی برای «عیسای آسمانی» بیان کرده بود نقش بسیار اثرگذاری داشت. الهیاتِ سنت اوگوستین را باید که الهیاتِ مانوی با شاخ و بالِ یهودی و مسیحی شمرد.

۱. متکلم به کسی گویند که شناخت وسیعی نسبت به دین و مذهب خودش و ادیان و مذاهب رقیب دارد و منطق می‌داند و دارای قدرت بیان و اقناع بسیار در مجادلات لفظی و قلمی برای محکوم کردن رقیبان فکری خویش و اثبات عقیده خویش است. شیوه‌ئی که اهل کلام به کار می‌برند علم کلام نامیده می‌شود. شالوده علم کلام بر «مغالطه» و «تأویل» و «تفسیر» و «اقناع» نهاده شده است. هدف یک متکلم دینی آن است که مردم پیرو دینها یا مذهبهای دیگر را قانع کند که آنها دینشان باطل و باورهاشان نادرست و مایه درد و رنج و بدبختی است، و دین ما و باورهای ما تنها باورهای درست و حقیقی و پذیرفتنی و سعادت‌آور است. مثلاً، مسیحیان در مجادلات لفظی‌شان با مسلمین در پی اثبات حقانیت دین خودشان و اثبات بدراه و نادرست بودن باورهای اسلامی هستند، و مسلمین در مجادلاتشان با مسیحیان در پی اثبات حقانیت دین خودشان و باطل بودن دین مسیحیان‌اند. هر دو نیز، اگر نیک بنگریم، خواهیم دید که دست به‌جلبک دارند.

نیز دنیاداری و شادزیستیِ میتریسنان و دنیاستیزی و رنج‌گراییِ مانویان در مسیحیتِ سده‌های پنجم به بعد درهم آمیخته شد و ترکیبِ تناقض‌آمیزِ شگفتی پدید آورد که تا امروز برجا است. مسیحیت کنونی چیزی جز آمیزهٔ شگفت‌انگیز دو دین میتریسنه و مانویت نیست، و هیچ اثری از آموزه‌های و آئین‌هایی که شاید مسیح اسرائیلی آورده بوده در آن نمانده است. همین موضوع است که برخی از پژوهش‌گران را دربارهٔ تاریخی و حقیقی بودن شخصیت عیسا مسیح به‌شک و تردید افکنده است، در حالی که داستان‌های انجیل‌ها حکایت از تاریخی و حقیقی بودن شخصیت او دارد هرچند که زمان تولد و مرگش را نمی‌توان مشخص کرد.

